

# بافت

بافت جدا افتاده

گاهنامه علمی - دانشجویی ارگ

شماره دهم / تابستان نود و نه

# گاهنامه علمی دانشجویی ارگ

دانشگاه صادر کننده مجوز:

دانشگاه هنر اصفهان

صاحب امتیاز:

انجمن علمی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

شماره مجوز: ۹۶/۱۰۲ م.ف

مدیر مسئول: امید کیانی

سر دبیر: عباسعلی دشتی

اعضای هیئت تحریریه:

شهرزاد اخوان، نگار اسلامیه،

نگین محمد شریفی، شقایق نصیری

صفحه آرایی: نگار اسلامیه

طراح جلد: شهرزاد اخوان

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۹

شماره: دهم

## سخن سر دبیر

زمان و تأثیر ژرف آن بر روی هر روندی غیر قابل انکار است. این تأثیر آنقدر آهسته و عمیق پیش می‌رود که گاهی، یافتن علت وجودی هر پدیده‌ای را به دست فراموشی می‌سپارد.

زمان، قادر به متحول کردن هرگونه فرهنگ، شخصیت و هویتی می‌باشد که توان محافظت از خود را ندارد. این قدرت زمان است که می‌تواند هر پدیده‌ای را مستحکم و یا حتی متزلزل کند. پدیده‌ای هم‌چون یک فرهنگ، یک سکونت و یا حتی یک بافت.

سوال اساسی اینجا مطرح می‌شود که آیا برای بقا، باید هم‌نفس با روح زمانه ادامه داد؟! یا می‌شود شخصیت خود را در برابر این روح سرکش، بلهوس و ناپایدار زمانه حفظ کرد!؟

تغییر در سبک زندگی و ارزش‌های یک بافت در جهت همراهی با روح زمانه، آن بافت را دیگر برای خودش نگه نمی‌دارد؛ بلکه آنرا برای بلهوسی روح زمانه می‌خواهد.

همراه نشدن با جهان امروز، فرسودگی آور است! پس برای بقا باید جنگید و حتی تن به ذلت داد، هویت و ارزش‌های خویش را حراج کرد و به تاراج گذاشت!

به نظر می‌رسد جمله‌ی فوق‌الذکر، گویای مجموعه اقدامات دولت و مدیران شهری، طی سالیان گذشته، برای حل مسئله‌ی بافت‌های جداتافته است.

در این میان، مجموعه تصمیمات اخذ شده در جهت حفظ و احیای بافت‌های شهری فرسوده (یا به اصطلاح ناکارآمد)، ناشی از تفکر جدا تافتگی است. در این گونه بافت‌ها، هرگونه اقدامی انجام می‌شود تا به نحوی مسئله‌ی جدا تافتگیشان رفع شود اما در بسیاری از مواقع، چنین اقداماتی نه تنها مسئله‌ای را حل نمی‌کند؛ بلکه باعث غوطه‌ور شدن بافت‌های شهری در باتلاق فرسودگی می‌شود. لازم به ذکر است که تفکر جدا تافتگی، تنها گریبان‌گیر مدیران و تصمیم‌سازان شهری نشده است؛ بلکه جامعه‌ی ما را نیز در بر گرفته و باعث اضمحلال بیش از پیش برخی از بافت‌های شهری شده است.

در این شماره از نشریه، به بیان ابعاد مختلفی از فرسودگی بافت‌های شهری از جمله: مجموعه اقدامات دولت و مدیران شهری در ارتباط با فرسوده‌سازی کالبدی و اجتماعی، تأثیر توسعه و شهرنشینی شتابان بر فرسودگی، مُحال عدالت اجتماعی در نیت مداخله در بافت‌های فرسوده، افسردگی و فرسودگی، مسکن ناهنجار و اسکان غیر رسمی پرداخته‌ایم.

امید است حق مطلب را به درستی ادا کرده و تأملی را برانگیخته باشیم.

خاطره ابزار تفحص گذشته نیست، بلکه صحنه‌ای است برای به حال آمدن گذشته، صحنه‌ای است برای پیوند مجدد با محیط. خاطره تا عمیق‌ترین لایه‌ها را می‌کاود، برای آنکه بتواند مکانی جدید در خاطره شهری را کشف کند، پاره‌های مجزا را کنار هم می‌چیند تا کارکردی مجدد به آن‌ها بخشد، فراموش‌شده را نجات دهد و امیدها و آرزوهای سرکوب‌شده را از نو برهاند.

(والتر بنیامین، ۱۹۸۹)

# فهرست

تب نشانه است  
نه بیماری

شیدماروشن ضمیر ۶

بافت های فرسوده در  
اسارت ناسازگاری فرم  
و عملکرد

صفورا هفتار زاده ۹

زیست غیر رسمی  
از آن کیست؟ فقرا  
یا گروه های برتر

محمد جوان نوری ۱۲

منسوخ شدگی  
شهری

عباس کیانی ۱۸

شیوع

مریم حاجتی  
نجف آبادی ۲۴

بازنده

سپید باقری ۳۰

زنده ، اما  
مریض

علی پرویند ۳۳

خیال بافت

عطیه صابریان ۳۶

جیب خالی

زهرا ظهیری ۳۸

شهر نشینی ستایان  
و فرسودگی

تسنیم مهدوی ۴۳

افسردگی و  
فرسودگی

عقیل جهشیدی ۴۶

توجه ویژه  
به مسکن

عباسعلی ناشتی ۵۰

دیوار های اندوهگین ،  
شکل جدیدی بدوزیم  
آجر های بی لبخند

نگین محمد شریفی ۵۹

نگار اساندهیبه ۵۵

## بافت جدا نماندیم

در برهم‌کنش با دیگر بافت‌ها شکل گرفته است. دیدگاه ما، مدیران، طراحان، سرمایه‌گذاران و گاه سودجویان است که تکه‌ای از شهر را بیرون کشیده، نام‌گذاری کرده و انگشت‌نما می‌کند. همانطور که اونگرس، برلین بعد از جنگ جهانی را به جزایری از شهر در شهر تشبیه کرد، شهرهای امروزی نیز هر یک به دلیلی و نوعی از تافتن انواع بافت‌ها در کنار هم ایجاد شده‌اند. شاید بتوان گفت، تنها شباهت تکه‌های بافت، متمایز و ویژه بودن هر یکی از آن‌هاست.

حال راهکار ما در برخورد با این عضو بیرون کشیده شده چه بوده است؟ بافت‌های ناکارآمد و فرسوده، به درد مزمنی برای مدیران، تصمیم‌گیران و محققان شهری بدل گشته‌اند. مدیرانی که با سرعت جادویی، آتش را به زیر خاکستر دفن می‌کنند و محققانی که برای دیدن آتش نیاز به اثبات وجود آن از ازل دارند و عینک تجربیات موفق جهانی، آنها را از دیدن هر راهکار نازآمده و از زمینه برآمده‌ای بر حذر می‌دارد. راهکارهای ارائه‌شده در سطح مدیریتی یا عام هستند و بلندمدت، چرا که هنوز تهدید ناکارآمدی بافت در اولویت نیست یا کوتاه‌مدت، ضربتی و عملیاتی در حد برطرف کردن علانم بیماری، چرا که بحران فرا رسیده است. اکثر طرح‌های تحقیقاتی و دانشگاهی نیز که باید تا حدی بار مطالعات میان‌مدت را بر دوش کشند، گاه بسیار انتزاعی هستند و گاه بدون درک عمیق از ساز و کار درونی بافت و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدیریتی، به گرت‌برداری از نظریات و تجربیات موفق جهانی روی می‌آورند. شاید آنچه بتوان در هر دو گروه به وضوح یافت، تمایل به جمع‌بندی، ارائه الگوهای کلی و نادیده گرفتن نیروهای از پایین به بالا و درونی بافت‌ها است. چنین راهکارهایی در اغلب موارد، کارسازند ولی در برخورد با پویایی اجتماعی - اقتصادی و پیچیدگی‌های این محیط‌های شهری که با چرخ‌های زیست رسمی و غیررسمی رانده می‌شوند، ناکارآمد ظاهر شده‌اند. این دینامیک و عدم قطعیت تنها به درون هر محله و بافت محدود نمی‌شود بلکه به واسطه مداخلات برنامه‌ریزی‌شده کالبدی، سیاست‌های سرمایه‌گذار پرور و سودآور و یا حتی خود ذات خودسازماندهی سامانه از محلی به محل دیگر و در مقیاس‌های مختلف در حرکت است. چنین پویایی ذاتی، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های قاطعانه، کالبدی و ضربتی را بیش از پیش غیرکاربردی می‌سازد. در این میان، نقش نهادها و سازمان‌های تسهیل‌گر، که بتوانند در دل جوامع و بافت‌های ناکارآمد شکل گرفته و به مرور زمان، علم مورد نیاز را تولید کرده و از طرفی نیازها و فرصت‌های اجرایی را با علم حاصل از تحقیقات پیوند بزنند، بسیار کم‌رنگ است. اندک گروه‌هایی هستند که به مطالعات و اقدامات عمیق و زمینه‌ای دست زده‌اند ولی به دلیل نداشتن جایگاه رسمی، در بازه‌ی زمانی و مکانی، محدود گشته‌اند.

در نهایت پرسش این است که چه رویکردی را می‌توان برای دیدن شهر و تبیین پرسش پیش از پاسخ، به ویژه در بافت‌های معضل‌دار در پیش گرفت؟ همان‌طور که گفته شد تکه‌های شهر، هر یک با ویژگی خاص خود از درون و در تعامل با زمینه و محیط شهری خود در حال زیستند. نمی‌توان با ایجاد یک نام‌گذاری کلی تحت عنوان بافت‌های فرسوده و ناکارآمد، تمامی تفاوت‌های ساختاری و عملکردی تکه‌ها را انکار کرده و با نسخه‌ای مشترک به دنبال برخورد با آن‌ها بود. بافت‌های به اصطلاح فرسوده و ناکارآمد، مانند هر بافت دیگری دارای ویژگی‌ها،

# نشانه است نه بیماری

## شیما روشن ضمیر

### هیئت علمی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

این یک متن علمی نیست، یا به عبارت دیگر از جنس علم کلاسیک که همه‌ی پدیده‌ها را به تعدادی معیار و شاخص می‌کاهد و به سنت عالمان مدرن، به دنبال یک پاسخ قطعی و مطلوب است. نیست. عرصه‌ی پیش‌روی ما شهر است، طبیعتی مصنوع و در تعامل با طبیعت سیال و دربرگیرنده‌ی همه‌ی عناصر شهریت، از جمله مدیران، شهرسازان و مردم. در واقع، هدف از این متن، ایجاد یک دیدگاه و یا حتی آغاز گفت‌وگو در مورد سه پرسش است: اول، آیا بافت‌های فرسوده و ناکارآمد، بافت‌های جدا تافته‌اند؟ دوم، چه نقدی بر روش‌های برخورد با این‌گونه بافت‌ها وارد است؟ و سوم، چگونه باید پرسش را مطرح نمود؟

در پاسخ به پرسش اول باید گفت، بافت جدا تافته عبارت خوبی برای توصیف چهل تکه‌ی شهرهای امروزی است، ولی این جدا تافتگی نه منحصر به بافت‌های ناکارآمد است و نه شهرهای ایران و کشورهای در حال توسعه و نه به مقیاس ریزشهری. در واقع، در بسیاری از کشورها، جدا تافتن بافت‌ها، راهبردی برای مدیریت کالبدی، اجتماعی و اقتصادی شهرها است. تنها، الگوی این بافت‌های شهری است که متفاوتند. هویت‌های گاه منفعلانه که به سکونتگاه‌ها و ساکنین‌شان تحمیل می‌شود و گاه از دل خود آن‌ها می‌روید. به تورتو فکر کنید و چهل تکه‌ی ملیتی آن، به منهن و بروکلین در نیویورک، یکی در اوج تمول و دیگری تبدیل شده به شهر موزه‌ای از زیست خیابانی و تولیدات برآمده از خلاقیت‌های روزمره و فردی و به بافت‌های شهری وین که برای هر سبک زندگی شکل گرفته‌اند. شهرهای ایرانی نیز از این امر مستثنی نیستند. کدام بافت شهر جدا تافته است؟ بافت ناکارآمد حاصل از فرسودگی زیرساخت‌ها و کاربردها؟ بافت ناکارآمد حاصل از زیست و ساخت غیررسمی؟ بافت ناکارآمد حاصل از حل شدن روستا در شهر؟ آیا چون تنها کالبد پهنه‌ی مساکن ارزان‌قیمت مانند دانه‌های پازل به خوبی درهم چفت شده‌اند، این بافت جدا تافته نیست؟ و آیا هویت منفعلانه‌ایی که به ساکنان آن بخشیده‌ایم: «ارزان»، «مورد مهر قرار گرفته» آن‌ها را متمایز نکرده است؟ بافت موزه‌های تاریخی، محلات اعیان‌نشین و ده‌ها مثال دیگر از بافت‌هایی که جدا نامیده شده‌اند از این دست هستند. تأکید می‌کنم منفعلانه نامیده شده و بر روی نقشه با چند شاخص مرزگذاری شده‌اند. مقصود آن است که هیچ بافتی تنها در خود نمی‌زید و هیچ بافتی نیز به تنهایی معضل نیست؛ بلکه شرایط آن

# بافت های فرسوده

## در اسارت ناسازگاری

### صغیرا مختار زاده

#### مدرس شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

### فرم و عملکرد

هستی شهر به اعتقاد سامونلز<sup>۱</sup> (۲۰۰۵) (و بر اساس مجموعه تعاریف کانزن<sup>۲</sup>)، دارای یک ساختار چهار بعدی به نام مکان، فرم، عملکرد و تغییرات (در طول زمان) است. مکان، بستر قرارگیری عناصر فرم و شکل گیری کالبد شهر است که پس از آن عملکردهای مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره را در خود جای می دهد. فرم و عملکرد در طول زمان به دلیل کاهش سازگاری با یکدیگر، تغییر می کنند. البته این تغییر الزاماً تغییر کالبدی نیست؛ گاهی و شاید در بیشتر مواقع عملکردهای جدید در کالبد قدیم شروع به فعالیت می کنند و آنچه این حرکت آونگی میان فرم و عملکرد و گاهی بستر را رقم می زند، زمان است. نقش شهرساز در این چرخه‌ی حیات شهری، مدیریت این تغییرات است به گونه‌ای که بتواند در بازه‌ی زمانی میان حال و افق برنامه‌ریزی، عملکرد و فرم را در سازگارترین حالت خود با یکدیگر نگه دارد.

این مقدمه به نظر من آغازی قابل تأمل برای خوانش، تحلیل و مداخله در بافت‌های فرسوده است. آنچه به عنوان بافت فرسوده نام می‌بریم و از سایر بافت‌های شهری جدا می‌کنیم، در واقع بافت‌هایی هستند که در طول زمان نتوانستند سازگاری فرم و عملکرد را در خود به دست آورند. ناسازگاری فرم و عملکرد موضوع جدیدی نیست و شاید یکی از ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین مسائل مورد توجه در بافت‌های شهری و به ویژه فرسوده بوده و هست. اما نکته مهم که کمتر به آن توجه شده است، ابعاد مختلف ناسازگاری می‌باشد.

فرم و کالبد شهر از چند عنصر مهم خیابان، قطعات و ساختمان‌ها (توده‌ها) تشکیل شده است که ساختار ارتباط میان آن‌ها را تعریف می‌کند. این عناصر دارای یک ارتباط درونی میان اجزای خود و یک ارتباط بیرونی با یکدیگر هستند. به عنوان مثال شبکه‌ی خیابان‌ها دارای یک ارتباط درونی میان اجزای خود هستند و از طرفی این عنصر دارای ارتباط بیرونی با عناصر دیگر چون ساختمان‌ها و قطعات و فعالیت‌ها است. ناسازگاری حتی میان درونی‌ترین اجزای یک عنصر می‌تواند منجر به ناسازگاری با عملکرد آن شود. بنابراین مجموعه‌ای از عوامل به هم پیوسته در درون و بیرون هر عنصر نقش عمده‌ای در سازگاری و ناسازگاری دارد که می‌تواند به نتایج نامطلوبی از جمله شکل‌گیری بافت‌های فرسوده منجر شود. این دقیقاً همان نکته‌ای است که الکساندر<sup>۳</sup> (۱۹۸۷) سال‌ها پیش در کتاب "تئوری جدید طراحی شهری" به عنوان انسجام در برابر سازگاری خوب، یاد می‌کند و اکنون بتی<sup>۴</sup> (۲۰۰۵ و ۲۰۰۸) و سالینگاروس<sup>۵</sup> (۲۰۰۰ و ۲۰۰۵) آن را یکی از مهم‌ترین دلایل زوال بافت‌های شهری می‌دانند.

مارشال (۲۰۰۹) این مفهوم را به گونه‌ای دیگر و در قالب نظم بیان می‌کند، وی معتقد به سه نوع نظم نظام‌مند، شاخص و عملکردی است. که به زعم من توضیح کامل‌تری از "سازگاری خوب"

فرصت‌ها و تهدیدهایی هستند که می‌توانند قلمرو و نام دیگری برای آن‌ها، فراتر از عوامل معضل‌آفرین خارجی رقم زنند. تنها درکی دو سویه، از پایین به بالا و بالعکس، می‌تواند شناخت و راهکار مختص هر پهنه و بافت را مشخص کند. درکی صحیح و برآمده از عملکرد روزمره‌ی اجزا، در مشارکت با مصرف‌کنندگان و ذی‌نفعان فضا می‌تواند به درستی پرسش در دست را روشن سازد. چنین شناختی در کنار درک اکوسیستم شهری دربرگیرنده‌ی پهنه و نگرش واقع‌بینانه به ظرفیت‌ها و تأثیرات متقابل عناصر سامانه بر یکدیگر و کل، می‌تواند حرفه‌مندان را از برداشت‌های انتزاعی و تصمیمات کلی برهاند. با چنین نگرشی، پرتوگالی بعد از اشاره به غیرقابل پیش‌بینی بودن، خودسازماندهی و پیچیدگی شهرها، به بهترین نحو نقش شهرساز را تبیین می‌کند:

"آنچه برای ما به عنوان عالمان و برنامه‌ریزان باقی می‌ماند، نشستن و نظاره کردن یا در بهترین حالت، مشارکت در این فرآیند خودسازماندهی عظیم است. در این جا نیز، به طور کلی زندگی و مخصوصاً شهرسازی مانند صحنه‌ی تئاتر بزرگی است که در آن ما، تماشاگران- عالمان- برنامه‌ریزان می‌نشینیم و می‌نگریم و گاه به دینامیک‌های این پیچیدگی متغیر، واکنش نشان می‌دهیم. با این کار مانند تماشاگران ما نیز نقش خود را در بازی زندگی پیش‌رونده ایفا می‌کنیم. <sup>۲</sup> در چنین چشم‌اندازی است که شهرسازی تاکتیکی و تکیه بر مشارکت مردمی، نه فقط به عنوان منابع داده، که به عنوان مجریان و ایده‌پردازان و خالقان فضا اهمیت می‌یابد. ایده‌هایی برآمده از دل کالبد، روزمره، فرهنگ و اجتماع و شبکه‌های رسمی و غیررسمی بافت که می‌تواند از عناصر نامتعارف و به ظاهر تهدیدآمیز فرصت بیافریند. بهترین مثالی که در این راستا به ذهن خطور می‌کند، محلات خلاق و فعال در اکوسیستم کارآفرینی هند و چین هستند که از وجود کالبد و ساکنان بافت‌هایی به ظاهر ناکارآمد بهره برده و بدون مداخله‌ی کلان به شرایطی برد-برد دست‌یافته‌اند. پاسخ می‌تواند در کالبد، فرهنگ، اقتصاد یا هر زمینه‌ی شهری دیگری نهفته باشد و بر دیگر جنبه‌ها تأثیرگذارد.

کلام آخر آن که، تجربیات موفق و نظریه‌های شهری که الگوی عمل اکثر اقدامات شهری و تحقیقات دانشگاهی است در پاسخ به پرسشی برآمده از یک زمینه و تاریخ ویژه تدوین شده است. شاید به جای از برکردن و جست‌وجو در میان پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده، باید دقیق‌تر واقعیت تکه‌های شهری را از بطن خود و بدون پیش‌فرض شناسیم، نحوه‌ی شفاف دیدن را فرابگیریم و پیام‌زیم و تجربیات خود را بدون ترس از عدم وجود الگوی پیشین رقم زنیم.

۲ Portugali, J.2000) Self-Organization and the City, Berlin, springer.

۱ Samuels

۲ Conzen

۳ Alexander

۴ Batty

۵ Salingeros

همین دو موردی که اشاره شد، می‌تواند چه مشکلاتی را برای این بافت‌ها رقم بزند. به عنوان راه حل با توجه به مسئله‌ای که بیان شد، می‌خواهم به پارگراف اول این متن برگردیم و نقش یک شهرساز را در این چرخه تغییرات پیدا کنیم. به نظر من آنچه در فعل و عمل یک شهرساز اهمیت دارد، مدیریت این چرخه در جهت ایجاد سازگاری است. برای حل مشکلاتی که در حال حاضر در ارتباط با بافت‌های فرسوده وجود دارد، نیاز به اقدامات ساده و اما خلاقانه داریم. بنابراین یکی از این اقدامات با توجه به مسئله‌ای که بیان شد، شناخت ابعاد ناسازگاری فرم و عملکرد در بافت‌های فرسوده است. اما یادمان نرود بافت‌هایی که امروز به عنوان بافت‌های کارآمد می‌شناسیم اگر در برنامه‌ریزی و مدیریت تغییرات‌شان به عوامل و ابعاد ناسازگاری توجه نکنیم، آینده خوبی در انتظارشان نخواهد بود و شاید در افق برنامه‌ریزی آینده به بافت‌های فرسوده‌ی کنونی اضافه شوند.

من به عنوان یک پژوهشگر در این حوزه، معتقدم در برخورد با هر مسئله‌ی شهری از جمله بافت فرسوده، آنچه اهمیت دارد، شکل‌گیری یک ساختار فکری است که پیچیدگی را درک می‌کند، اما می‌تواند مسئله را برای حل، ساده کند و با بیان راه‌حلی ممکن، به تغییرات کمک کند. متأسفانه اخیراً عناوین پژوهشی و موضوعاتی که به این حوزه می‌پردازند، با کلی‌گویی و نپرداختن به اصل مسئله از ارائه راهکار باز می‌مانند. هم‌چنین تأکید تک‌جانبه بر مسائل اجتماعی و اقتصادی بافت‌های فرسوده در پژوهش‌های اخیر موجب شده که وظیفه‌ی اصلی یک شهرساز فراموش شود. اگرچه این مسائل جزئی جدانشدنی در تحلیل و برخورد با این بافت‌ها می‌باشد و نقش مهمی در سازگاری فرم و عملکرد دارد، اما یادمان نرود که ما نه جامعه‌شناس هستیم و نه اقتصاددان، ما شهرسازی هستیم که می‌خواهیم با کمک این تخصص‌ها و با آگاهی بر تأثیرپذیری و تأثیرگذاری عملکردهای اجتماعی، اقتصادی و غیره، شهرها و کالبد شهری سازگارتر بسازیم.

منابع:

۱. ترکمه، آیدین (۱۳۹۴). درآمدی بر تولید فضای هانری لوفور. انتشارات تپسا. چاپ اول
۲. مارشال، استفان (۲۰۰۹). شهرها، طراحی و تکامل. ترجمه‌ی سید حسین بحرینی و آمنه بختیار (۱۳۹۵). انتشارات دانشگاه تهران. چاپ اول
۳. هاروی، دیوید (۱۹۷۳). عدالت اجتماعی و شهر. مترجمان: فرخ حسامیان، محمدرضا حانری، فرخ حسامیان، بهروز منادی‌زاده (۱۳۷۹). نشر پردازش و برنامه‌ریزی شهری
۴. Alexander, C. (۲۰۰۴). The phenomenon of life: The nature of order, book ۱.
۵. Alexander, C., Neis, H., Anninou, A. and King, I. (۱۹۸۷). A New Theory of Urban Design (New York, Oxford University Press).
۶. Batty, M. (۲۰۰۵). Cities and complexity. MIT Press, Cambridge, MA.
۷. Batty, M. (۲۰۰۸). The size, scale, and shape of cities. Science, ۷۷۱-۷۶۹, (۵۸۶۴)۳۱۹.
۸. Lefebvre, H. (۲۰۰۲). The right to the city. Writings on Cities, ۸۶.
۹. Salazaros, N. A. (۲۰۰۰). Complexity and urban coherence. Journal of Urban Design, ۳(۳), ۲۹۱-۳۱۶.
۱۰. Salazaros, N. A. (۲۰۰۵). Principles of urban structure (Vol. ۴). Techne Press.
۱۱. Samuels, I. (۲۰۰۵). Conzen's last bolt: reflections on Thinking about urban form. Urban Morphology, ۹(۲), ۱۳۶-۴۴.

الکساندر (۱۹۸۷ و ۲۰۰۴) است. وی در اولین نظم به ارتباط درونی عناصر کالبدی، در دومین نظم به ارتباط میان عناصر و ساختار شهر و در سومین نظم به سازگاری فعالیت‌ها و عملکردها با فرم اشاره دارد. وی معتقد است ترکیب این سه نظم موجب تکامل فرم شهری و به تعبیری انسجام و یکپارچگی می‌گردد. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که عناصر شهری چون خیابان‌ها، ساختمان‌ها، عملکردهای اجتماعی و اقتصادی و کاربری‌ها به طور مجزا و مستقل از یکدیگر تکامل پیدا نمی‌کنند. بلکه همه با هم تکامل می‌یابند. بنابراین سازگاری میان فرم و عملکرد با هر هدفی (تکامل، انسجام، نظم و غیره) از اهمیتی ویژه در حیات و فرسودگی بافت‌های شهری، برخوردار است، آنچه به نظر من در مطالعه‌ی بافت‌های فرسوده کمتر مورد دقت قرار گرفته است.

می‌خواهم با یک مثال ساده و تنها با تأکید بر دو وجه سازگاری فرم و عملکرد (مقیاس و اتصال و پیوند)، مسئله را روشن‌تر کنم. اغلب بافت‌های فرسوده به ویژه بافت‌های مرکزی، در گذشته نقش خود را به خوبی در حیات شهری ایفا می‌کردند، دقیقاً همان زمان که کالبد و عملکرد با یکدیگر به خوبی منطبق شده بودند. با تغییرات عملکرد در طول زمان این بافت‌ها مقیاس خود را از دست می‌دهند و در سلسله‌مراتب اتصال عناصر از ارتباط با پیرامون خود عقب می‌مانند. در برخی از آن‌ها به واسطه‌ی قرارگیری در مرکزیت ساختار شهری، عملکردهای جدید اما بزرگ‌تر از اندازه‌ی یک محله به آن‌ها تزریق می‌شوند و در برخی از آن‌ها به علت نبود پیوند مناسب، همان فعالیت‌های قدیم و عملکردهای ضروری و مهم هم بی‌اعتبار و یا برای همیشه خاموش شدند. برای مثال کالبد یک محله که تنها ظرفیت فعالیت‌های محلی را داشته با انبارهای عمده‌فروشی در مقیاس شهر پر می‌شود و محورهای فعال اما در مقیاس شهر درون آن شکل می‌گیرد که منجر به تردهای متعدد اعم از سواره و پیاده می‌شود. قطعاً این بافت دیگر انتظار ما را از یک محله مسکونی آرام برآورده نمی‌سازد و جابه‌جایی جمعیت ساکن و بومی اتفاق می‌افتد و این امر یکی از نتایج ناسازگاری فرم و عملکرد در بعد مقیاس است. حال محله دیگری را تصور کنید که اقبال نمونه‌ی قبلی را نداشته و در مرکز جغرافیایی و فعالیت‌ی شهر هم قرار ندارد. این محلات به علت نبود اتصال کافی به ساختار جدید در یک نظام سلسله‌مراتبی تعریف شده، نه تنها کالبد منزوی دارد که عملکردها را نیز به علت جدایی از بافت‌های دیگر حتی در لبه‌های بیرونی خود به انزوا کشانده است. چرا که می‌دانیم شرط لازم برای ایجاد فعالیت‌های جاذب، اتصال و هم‌پیوندی میان عناصر از جمله خیابان‌ها می‌باشد. حال نتیجه‌ی این ناسازگاری‌ها بر اساس دیدگاه لوفور (۲۰۰۲) منجر به گسست فضایی و در نتیجه گسست اجتماعی می‌شود. چراکه به اعتقاد وی، ساختار، کارکرد و فرم، سه جزء از یک کل را می‌سازند که اجزای آن از استقلال مشخص و خودآیینی نسبی برخوردارند، این کل فراتر از اجزا است و به شهر انسجام و یکپارچگی می‌دهد (ترکمه، ۱۳۹۴).

همین یک اتفاق ساده یعنی گسست فضایی به واسطه‌ی ناسازگاری باعث می‌شود به قول هاروی (۱۹۷۳)، افراد با داشتن منابع مالی و دانش بیشتر برای سازگاری با تغییرات قدرت بیشتری داشته باشند بنابراین سریع‌تر می‌توانند خود را به سیستم‌های متعادل‌تر و منسجم‌تر برسانند. بله، دلایل خیلی ساده است و به قول بتی، قوانین بسیار ساده، گاهی ساختارها و در نتیجه مسائل را آن‌چنان پیچیده می‌کنند که از حل آن باز می‌مانیم چراکه ما همیشه در برخورد با مسائل پیچیده به دنبال دلایل پیچیده می‌گردیم.

آنچه گفته شد، تنها بخشی از ابعاد سازگاری فرم و عملکرد (از جمله مقیاس و اتصال) هستند که می‌توانند نقش مهمی در تغییر بافت‌ها و تبدیل شدن آن‌ها به بافت‌های فرسوده شوند و متعاقباً مسائل پیچیده‌تری را در درون خود شکل دهند. حال تصور کنید سایر ابعاد ناسازگاری در کنار

نابرابری به عنوان یکی از مهم‌ترین علل ناامنی در شهرها در بسیاری از منابع ذکر شده بود. برای همین تصمیم گرفتم که در دوره‌ی ارشد بر روی موضوع فقر شهری تمرکز کنم. در آن زمان در گام اول، سؤال من این بود که فقرا چه کسانی هستند و به لحاظ فضایی چگونه می‌توان آن‌ها را شناسایی نمود و در گام دوم، فرآیند برنامه‌ریزی برای زیست فقرا باید دارای چه چارچوبی باشد. اما دائماً یک سؤال ذهن من را درگیر خود کرده بود. اینکه آیا امکان دارد که فقر، خود معلول باشد و نه علت؟ مگر نه اینکه سالیان سال است سازمان‌های جهانی و محلی با شعار توسعه پایدار به مسئله فقر و سکونتگاه‌های غیررسمی پرداخته‌اند؟ پس چرا آمارهای جهانی نشان از افزایش فقر و نابرابری در سطح جهان دارد؟ در آن زمان سؤال پژوهش من این نبود، اما تصمیم گرفتم در دوره دکتری به این موضوع بپردازم و در حال حاضر حوزه مطالعاتی من بر این مسئله متمرکز است. در واقع من به دنبال این هستم تا نشان دهم که فقر و زیست غیررسمی فقرا، خود معلول است و نه علت. هدفم از گفتن این مقدمه آن بود که بیان کنم این «بافت جدا تافته» که دوستان از آن سخن به میان می‌آورند، به گفتمانی نو ظهور در سطح جهانی تبدیل شده است و لازم است تا رویکردهای جدید پیرامون آن مورد بحث قرار گیرد. من در این بخش خلاصه‌ای از مطالعاتی که تاکنون در این حوزه انجام داده‌ام را در دو بخش با شما در میان خواهم گذاشت. اول: بیابید یک‌بار به عقب برگردیم. شاید به سال‌های خیلی دور، زمانی که برای اولین بار کلمه‌ی غیررسمی به عنوان یک برچسب به ابعاد مختلف زندگی فقرا چسبانده شد. بسیاری از مطالعات در این حوزه صورت گرفته است: اقتصاد غیررسمی، مسکن غیررسمی، سکونتگاه غیررسمی و غیره! اما چرا غیررسمی؟ پس اولین موضوعی که مخاطبین این نوشتار باید به آن فکر کنند این است که

عنوان این پرونده از نشریه ارگ - بافت جدا تافته- برای من بسیار قابل تأمل است؛ چرا که برای من، یادآور مطالعاتم در ۵ ساله‌ی گذشته در حوزه فقر و نابرابری در شهرها است. من در این نوشتار به دنبال نوشتن یک متن آکادمیک یا مقاله علمی نیستم بلکه می‌خواهم تجارب تخصصی خود را پیرامون زیست غیررسمی که عمدتاً به چگونگی زیستن فقرا (سکونتگاه‌های غیررسمی، فعالیت‌های اقتصادی غیررسمی و غیره) در شهرهای قرن ۲۱ اطلاق می‌شود به نگارش درآورم که چالش جدیدی را در ذهن مخاطبانم ایجاد نماید. قبل از شروع به نوشتن پیرامون این موضوع لازم است در قالب یک مقدمه سیر تحول رسیدنم به جهان‌بینی که به آن خواهم پرداخت را برای مخاطبین تشریح کنم. سال ۱۳۹۳ بود که مطالعات خود را پیرامون امنیت در شهرها در قالب پایان‌نامه کارشناسی آغاز نمودم. در آن زمان من به دنبال ارائه یک مدل فضایی جهت شناسایی پهنه‌های ناامن در سطح شهر بودم تا از این طریق بتوانم با راهکارهای پیش‌گیری از جرم از طریق طراحی محیطی، محیط شهرها را به محیطی امن تبدیل نمایم. اما در آن زمان اتفاق جالبی برای من در یکی از بررسی‌های میدانی که جهت آزمون خروجی‌های مدل در حال انجام آن بودم، رخ داد. در یکی از میدانی شهر که در یکی از پهنه‌های ناامن قرار گرفته بود، مشغول برداشت میدانی بودم. به ناگاه صدایی در میان آب‌نمای میدان که خشک هم بود، شنیدم. به داخل آب‌نما رفتم و متوجه شدم که تعدادی معتاد به دلیل نبود دید کافی نسبت به داخل آب‌نما، آن‌جا را به محلی برای خواب شبانه تبدیل نموده‌اند. این اتفاق جرقه‌ای در ذهن من ایجاد کرد مبنی بر این که امنیت، خود معلول ساز و کارهای مختلف شهری است و نمی‌تواند صرفاً به مباحث محیطی مرتبط باشد. بدین منظور مطالعات خودم را پیرامون علل ناامنی در شهرها متمرکز کردم. فقر و



# زیست غیررسمی از آن کیست؟ فقرا یا گروه‌های برتر؟

محمد جواد نوری  
مدرسی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

دوگانه رسمی و غیررسمی چرا مطرح شد؟ آیا این دو، از یکدیگر مجزا هستند یا با یکدیگر در ارتباط هستند؟ اساساً رسمی و غیررسمی به چه معنا است و چه چیزی باعث می‌شود یک کنش، یک فعالیت و یا یک پدیده، غیررسمی و دیگری رسمی تلقی شود؟ در واقع علت اصلی نام‌گذاری آن‌ها به عنوان غیررسمی چیست؟

دوم: آیا این کنش‌ها یا پدیده‌های غیررسمی تنها مختص به زیست قشر فقیر جامعه است؟ یا سایر اقشار جامعه را نیز شامل می‌شود؟ تبعات و نمود فضایی آن چیست؟ فکر می‌کنم اگر بتوانم دو مورد فوق را به خوبی تشریح کنم، در واقع عنوان این شماره از نشریه را با جهان‌بینی جدید تبیین نموده‌ام. چرا که بافت جدا تافته را با چارچوب دو بخشی فوق خواندن، مفهوم دیگری را می‌رساند که تا حدود زیادی در ادبیات مطالعات غیررسمی نادر و کمیاب است.

مورد اول: زمانی که ما یک کنش یا پدیده را رسمی می‌نامیم، در واقع، ما به ازائی غیررسمی را برای آن پدید می‌آوریم. مثلاً ما می‌گوییم مسکن رسمی و در ازای آن مسکن غیررسمی داریم. می‌گوییم فعالیت اقتصادی ثبت‌شده و رسمی که در مقابل آن فعالیت اقتصادی غیررسمی و ثبت‌نشده را داریم. بنابراین مادامی که «رسمی» داریم، «غیررسمی» نیز خواهیم داشت. حال بیاییم ببینیم چه چیزی باعث می‌شود یک کنش یا پدیده، رسمی تلقی شود و کنش یا پدیده‌ی دیگری غیررسمی. رسمی شدن یک کنش یا پدیده، نیاز به یک مرجع مشروعیت‌بخش دارد. مثلاً در دوران پادشاهی، حکم پادشاه هرچه بود، خواه عادلانه و خواه غیرعادلانه، انجام آن دلیلی بر رسمی بودن آن امر داشت و هر آنچه خلاف آن انجام می‌شد، غیررسمی انگاشته می‌شد. در دوران مدرن، مرجع مشروعیت‌بخش حکومت‌ها، قانون است. در واقع قانون حکمی را تعیین می‌کند که کنش و فعالیت‌های انسانی می‌بایستی بر مبنای آن

صورت پذیرد تا رسمی تلقی شود. این جا نقطه‌ای است که تعیین می‌شود زیست کدام اقشار از جامعه، رسمی و دیگر اقشار جامعه غیررسمی تلقی شود. طیف کنش‌ها و پدیده‌های غیررسمی از اعمال خلاف قانون تا دور زدن قوانین و استفاده از خلأهای قانونی را در بر می‌گیرد. در واقع کسی که به کنش غیررسمی دست می‌یازد، قطعاً از طریق شرایط رسمی به نیازها و خواسته‌هایش نمی‌توانسته پاسخ دهد. بنابراین زیست غیررسمی افراد، یک علت نیست؛ بلکه معلولی از سیستم قانونی حاکم بر جوامع است. این نوع خوانش از سکونتگاه غیررسمی، اقتصاد غیررسمی و... با خوانش سابق که بخش غیررسمی را مجزای از بخش رسمی می‌دانست، متفاوت است. در واقع در این خوانش، «رسمی» و «غیررسمی» نه در عرض یکدیگر، بلکه دارای ارتباط درونی و پیچیده در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین ما شاهد آن هستیم که در بسیاری از کنش‌ها و پدیده‌ها نظیر اقتصاد، مسکن، حمل و نقل به دلیل آنکه افراد و یا اقشار مختلف اساساً قادر به رسمی بودن نیستند، به غیررسمی روی می‌آورند و بنابراین ظهور کنش و پدیده غیررسمی در ازای آنچه رسمی تلقی می‌شود، صورت می‌پذیرد. حال یک سؤال مهم به وجود می‌آید: آیا نظام شهرسازی و مدیریت شهری در زدن برچسب زیست غیررسمی به زندگی اقشار مختلف جامعه نقش دارند؟

پاسخ به سؤال فوق «بله» است. هر نظام شهرسازی در یک تسلسل با قوانین کلان و اساسی هر کشور قرار دارد. بدین معنا که هر طرحی که ما حتی در مقیاس محله انجام می‌دهیم، باید در راستای طرح‌های منطقه شهری (طرح‌های تفصیلی)، هر طرح منطقه شهری، در راستای طرح شهری (طرح‌های جامع) و الی آخر تا فراهم آوردن ارزش‌های ذکر شده در قانون اساسی کشور باشد. در این سیر، میان سطوح خرد و کلان (مقیاس شهرسازی از محلی تا آمایش ملی)، ما شهرسازان هستیم که با ارائه طرح‌ها و

برنامه‌ها که حکم مقررات و ضوابط از مقیاس ملی تا محلی را دارد، مشخص می‌کنیم که کنش و پدیده ایجاد شده توسط چه قشری، رسمی و یا غیررسمی باشد. بنابراین باید به این نکته توجه شود که شهرسازی خود به مثابه ابزاری در راستای مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها و پدیده‌های مختلف به منصفی ظهور آمده است. این آغاز یک سؤال فوق‌العاده انتقادی است و آن اینک:

آیا شکل‌گیری کنش و پدیده غیررسمی در شهرها، امری طبیعی است یا در پس آن دست‌های پنهانی حضور دارند؟

پاسخ به این سؤال را در بخش دوم مطرح می‌نمایم.

مورد دوم: اگر معتقد باشیم که کنش و پدیده غیررسمی در عمل خلاف قانون، دور زدن قانون، استفاده از خلأهای قانونی و حتی مقررات‌زدایی در راستای نیل به هدف و مقصودی خاص صورت می‌پذیرد، همه ما زیست غیررسمی را در طول عمر خود تجربه نموده‌ایم. در یک مثال بسیار ابتدایی شاید برای شما پیش آمده باشد که به صف طولانی نانوائی رجوع کرده‌اید اما چون نانوا آشنای شما است از دور دستی برای او تکان داده‌اید به نشانه‌ی این که من در صف هستم و بعد به ناگهان نانوا شما را از ته صف فراخوانده و با احوال‌پرسی از شما، به شما می‌گوید که سلام به ابوی محترم برسان و هر مقدار نان که بخواهید را به شما می‌دهد و شما دیگر لازم نیست در صف بمانید! این همان زیست غیررسمی است. قانونی وجود ندارد که شما اگر صف نانوائی را رعایت نکردید محکوم باشید به فلان مجازات. بنابراین شما به این عمل دست می‌زنید تا راحت‌تر به هدف خود برسید؛ حال آن که ماندن در صف، هزینه‌ی زمانی بسیاری برای شما داشته است. برگردیم به بحث اصلی.

با خوانش جدیدی که در بالا از مفهوم غیررسمی ارائه نمودیم، همه‌ی اقشار جامعه کنش و پدیده‌ی غیررسمی را تجربه نموده‌اند.

اما بحث بر سر آن است که کنش و پدیده‌ی غیررسمی شکل‌گرفته، اولاً توسط چه عاملیت‌هایی (نهاده‌ها، افراد و غیره) بوده است و ثانیاً در راستای چه عملی صورت گرفته است؟ تا این جا مطالعات من نشان داده است که در شکل‌گیری یک پدیده یا کنش غیررسمی عاملیت‌های متفاوتی دخیل هستند: - قشر فقیر جامعه: اگر زمانی دیدیم که قشر فقیر جامعه به آنچه که ما سکونتگاه غیررسمی، اقتصاد غیررسمی، حمل و نقل غیررسمی و امثالهم می‌خوانیم، روی آورده است، او تنها و تنها به دنبال رفع نیازهای اولیه خود می‌باشد. بنابراین من معتقدم که ما باید برای این‌گونه زیست غیررسمی اعتبار قائل باشیم. هر یک از ما اگر در جایگاه این قشر از جامعه بودیم، به این کنش‌ها دست می‌یازیدیم و به شکل‌گیری پدیده‌های غیررسمی می‌پرداختیم. چرا که طبعاً می‌خواهیم جان و مال خود را نجات دهیم و برای زندگی بهتر تلاش نماییم. اگر او خانه‌ی خود را بدون اسکلت بنا می‌کند، دست‌فروشی می‌کند و غیره؛ او ابداً به این سبک از زندگی علاقه‌ای ندارد، بلکه او برای زنده ماندن و بقا تلاش می‌کند. بنابراین اساساً به عقیده‌ی من، به کار بردن لفظ زیست غیررسمی تنها برای این اقشار اعتباری ندارد و آنچه که مطالعات به من نشان داده است، این است که زیست غیررسمی این قشر از جامعه، بی‌تأثیر از غیررسمی‌بودگی سایر اقشار جامعه نیست که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

- قشر متوسط جامعه: بسیاری از ما خود را در قشر متوسط جامعه می‌پنداریم. این قشر، غیررسمی‌بودگی‌های خاص خود را دارد. در واقع این قشر به دنبال آن است تا ارزش‌های خود را تا حد ممکن افزایش دهد. اما در یک تحلیل طبقاتی، قدرت شکل‌دهی به غیررسمی‌بودگی‌هایی جهت افزایش بسیار زیاد ارزش‌های خود را ندارد. در شهرسازی مواردی از زیست غیررسمی این افراد وجود دارد؛ به طور مثال آن‌ها تلاش می‌کنند تا با ایجاد الحاقات به ساختمان‌های



خود، به ارزش آن بیفزایند. ایجاد پارکینگ در محوطه خانه‌ها، ایجاد نماهای جذاب برای ساختمان‌ها و یا تأسیس اتاق‌های جدید در خانه‌ها که همگی در ضوابط و مقررات شهرسازی که ما شهرسازان تعیین نموده‌ایم، ممنوع اعلام شده است، از نمونه‌های زیست غیررسمی این قشر از جامعه می‌باشد. اما یک تفاوت بسیار مهم میان غیررسمی‌بودگی این قشر با قشر فقیر جامعه وجود دارد. حاکمیت در سطح کلان و نظام برنامه‌ریزی و مدیریت شهری حاکم بر جامعه تا حدود زیادی این غیررسمی‌بودگی‌های به ظاهر کوچک آن‌ها را پذیرفته است. به طور مثال در ایران باب شده‌است که زیست غیررسمی این قشر از جامعه توسط کمیسیون‌هایی نظیر کمیسیون ماده ۱۰۰ به راحتی تبدیل به کنش و پدیده رسمی می‌شود. شاید در نگاه ابتدایی این کنش‌ها و پدیده‌های غیررسمی دارای تبعات کمی باشند و به ظاهر ناچیز در نظر گرفته شوند، اما این نکته را در نظر بگیرید که هم‌زمان که حاکمیت و نظام مدیریت شهری و شهرسازی، این نوع غیررسمی‌بودگی را رسمی‌سازی می‌کند، زیست غیررسمی، قشر فقیر جامعه را عمیقاً تهدید و حتی تخریب می‌نماید. و این یعنی آغاز شکاف طبقاتی میان طبقه متوسط و قشر پایین‌دست جامعه که به افزایش نابرابری‌ها ختم خواهد شد. - قشر برتر جامعه: منظور من از قشر برتر، هر گروهی است که دارای قدرتی -سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی- باشد که او را قادر سازد در جهت نیل به اهداف خود، کل یا بخشی از جامعه را به گونه‌ای متأثر سازد. عمدتاً سرمایه‌داران کلان، باندهای مافیایی و توسعه‌گران کلان در این قشر قرار دارند.

کنش‌ها و پدیده‌های غیررسمی شکل‌گرفته از سوی این قشر از جامعه، بالاترین میزان از پنهان بودن را دارا است. عمدتاً مشخص نیست بنا بر چه ساز و کارهای غیررسمی‌ای، آن‌ها به اهداف و امیال خود می‌رسند. اما آنچه که واضح است این است که آن‌ها بر خلاف دو قشر قبل که در مواجهه با حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت شهری تسلیم بودند، قدرت مانور بسیار بیشتری دارند. تا حدی که آن‌ها، خود می‌توانند در تعریف رسمی و غیررسمی مؤثر واقع شوند. قدرت مانور آن‌ها در شکل‌دهی به کنش و پدیده‌ی غیررسمی از طریق عمل به خلاف قانون، دور زدن آن، استفاده از خلأهای آن و به خصوص مقررات‌زدایی است. مثال عینی شکل‌گیری این‌گونه زیست غیررسمی را می‌توان در شهرک باستی هیلز در محدوده شهر لواسان تهران دید. جایی که سرمایه‌داران کلان با قدرت نفوذ خود، تمامی مقررات و ضوابط شهرسازی و قوانین کلان کشور را نقض کرده‌اند و به زیست غیررسمی خود ادامه می‌دهند. چون آن‌ها قدرت دارند، زیست غیررسمی آن‌ها برای حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت شهری قابل قبول انگاشته شده است. مگر چه تفاوتی میان این‌گونه زیست غیررسمی و زیست غیررسمی فقرا وجود دارد؟ هر دو قشر دارند قوانین را دور می‌زنند، خلاف قانون عمل می‌کنند و از خلأهای قانونی استفاده می‌کنند تا به اهدافشان که اصلی‌ترین آن انباشت سرمایه است، برسند. حال سؤال این است که حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت شهری چرا میان این دو نوع غیررسمی‌بودگی متفاوت عمل می‌کنند:

- حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت

شهری: واقعیت آن است که حاکمیت، خود درگیر اهداف و خواسته‌های سیاسی و اقتصادی بسیاری است. نگرش سنتی به شکل‌گیری پدیده‌های غیررسمی در شهرها این بود که چون بخش رسمی توان فراهم آوردن نیازها و خواسته‌های اقشار مختلف جامعه را ندارد، کنش و پدیده‌ی غیررسمی شکل می‌گیرد. اما نگرش‌های جدید به غیررسمی‌بودگی اذعان می‌دارند که اساساً حاکمیت‌ها و نظام‌های شهرسازی و مدیریت شهری که ابزار اصلی آن‌ها در اعمال نفوذ در زیست شهروندان هستند، خواهان شکل‌گیری زیست غیررسمی در شهرها می‌باشند. آن‌ها زیست غیررسمی فقرا در شهرها را می‌خواهند، چرا که قوانین نظام‌های نئولیبرالیستی، نیروی کار ارزان می‌خواهد و این تنها با نگاه‌داشتن فقرا در فقر امکان‌پذیر است. نظام‌های نئولیبرالی که با مایه‌ی پولیست ترکیب شده‌اند، نیازمند زیست غیررسمی فقرا هستند تا با نقاب حمایت از فقرا از آن‌ها در راستای جلب حمایت سیاسی سوء استفاده کنند. بنابراین تا آن‌جا که زیست غیررسمی فقرا به درد آن‌ها بخورد از آن حمایت می‌کنند و در غیر این صورت آن‌ها را از روی نقشه حذف می‌نمایند. حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت شهری با غیررسمی‌بودگی‌های قشر متوسط جامعه معمولاً کنار می‌آید؛ چرا که عمدتاً این قشر نه آن‌چنان قدرتی دارند که بخواهند اعمال نفوذ و مراد گسترده‌ای با حاکمیت داشته باشند و نه نیازمند و فقیر هستند که بخواهند برای حاکمیت و مدیریت شهری به مثابه یک بازیچه به حساب آیند. اما رابطه زیست غیررسمی حاکمیت و نظام شهرسازی با زیست غیررسمی گروه‌های برتر حکایت

جالبی دارد. از آن‌جا که این دو دارای قدرت نفوذ بالایی هستند، در زیست غیررسمی با تمام وجود پشتیبان یکدیگر می‌باشند. حاکمیت به خاطر تأمین منافع خود که عمدتاً جذب حمایت سیاسی و اهداف حزبی و یا منافع اقتصادی کلان است، حاضر می‌شود به همراه سرمایه‌داران و گروه‌های مافیایی که به دنبال اهداف و خواسته‌های خود هستند، زیستی نامشروع شکل دهد. قانون را دور بزند، از خلأهای قانونی استفاده کند و مهم‌تر از همه، مقررات‌زدایی کند. حاکمیت و نظام شهرسازی و مدیریت شهری حالتی از استثنا را برای گروه‌های برتر فراهم می‌آورد که در آن هر آنچه که قبلاً مقرراتی نبوده است، از طریق کانال‌هایی مقرراتی و رسمی می‌شود تا گروه‌های برتر به اهداف خود برسند و سپس مجدداً آن کنش و پدیده، غیررسمی تلقی می‌شود تا دیگر گروه‌های جامعه نتوانند از آن بهره‌مند شوند و این یعنی شکاف عمیق روزافزون این طبقه از سایر اقشار جامعه. در حالت حادث‌تر این استثنا، کنش‌های فراقانونی شکل می‌گیرد که بحث آن از حوصله این نوشتار خارج است.

نگرش‌های نوین بسیاری پیرامون این که کدام بافت را باید جداتافته بدانیم، مطرح شده است که توجه را از زیست غیررسمی فقرای شهری به زیست غیررسمی گروه‌های برتر جلب می‌کند. جای بحث‌های بسیاری خالی ماند. امیدوارم که توانسته باشم تا حدودی ذهن مخاطبین این نوشتار را به چالش کشیده باشم.

## منسوخ‌شدگی<sup>۱</sup>؛ واژه‌ای از واژگان فرسودگی

اصطلاح «منسوخ» اشاره به از بین رفتن و مطروود شدن تمام ویژگی‌های یک شی دارد. پدیده‌ای که بولتون<sup>۲</sup> آن را این‌گونه بیان کرد: «جدید و بهتر، قدیمی و کهنه را از گردونه رقابت خارج می‌کند». او طول عمر انواع ساختمان‌ها را محاسبه کرد تا بتواند ماندگاری ساختمان‌ها را تخمین بزند و می‌گوید که ماندگاری ساختمان، براساس عملکرد و سلیقه، پیوسته در حال تغییر است، کهنگی و منسوخ‌شدن یک هتل سریع‌تر از یک بانک اتفاق می‌افتد.

منسوخ‌شدگی با فرایندهای بقا که حوزه‌های معماری و شهرسازی را شامل می‌گردد در ارتباط است. این مفهوم متوجه بناها و پهنه‌هایی است که عملکردهای گذشته آنها را از دست داده و امروزه متروکه است. برخلاف تصورات قدیمی، یک ساختمان و یا پهنه به سادگی نمی‌تواند به زباله‌ای تاریخی تبدیل شود و غالباً تمایل به ماندگاری بیشتری دارد، پیش از آن‌که پاکسازی شود. گرچه منسوخ‌شدگی شهری نتیجه ایجاد تغییرات اقتصادی است (نمود آن: پهنه‌های متروکه صنعتی)، اما این روند، بیشتر به دلیل تغییر سلیقه‌ها، تکنولوژی و مُد آروی می‌دهد. به‌طور مداوم، چرخه‌های مد بر سلامت و بهداشت، آموزش، سیاست‌های همگانی و نیز طراحی داخلی ساختمان‌ها تأثیر می‌گذارد. ساختمان‌ها به همان سرعت که ساخته می‌شوند، به همان سرعت نیز منسوخ، متروکه، تخریب و یا بازسازی می‌شوند. یکی از عوامل مهمی که به‌طور ذاتی به مفهوم منسوخ‌شدگی بازمی‌گردد، «زمان» است. چرا برخی از ساختمان‌ها در طول زمان محبوبیت خود را حفظ می‌کنند و برخی دیگر قبل از آن‌که درختان درون حیاطشان بزرگ شود، تخریب می‌شوند؟

سؤال مهمی که به مواردی همچون تفاوت در مقیاس، نوع ساختمان و نحوه نگهداری از آن بازمی‌گردد. در دسته‌بندی انواع منسوخ‌شدگی، عوامل و نحوه تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر (برهم‌کنش عوامل) مهم است. در ابتدا منسوخ‌شدگی بیشتر به عنوان فرایند زوال کالبدی ساختمان و یا بخش‌هایی از آن مطرح بود. به تدریج، توجه به سمت تأثیرات رفتاری و محیطی نیز جلب شد. با توجه به طبقه‌بندی ساختمان‌ها که می‌تواند مسکونی یا غیرمسکونی باشد، و نحوه استفاده از آنها و عملکردشان، آسیب‌پذیری و منسوخ‌شدگی ساختمان به لحاظ زمانی متفاوت می‌شود. به عنوان مثال، کلیسا محدودیت بیشتری برای استفاده مجدد دارد، در حالی که خانه‌های شهری به راحتی به دفترکار و یا خوابگاه تبدیل می‌شود، بنابراین فضا و ساختار، عاملی اصلی و تعیین‌کننده در فرایند منسوخ‌شدن بنا می‌باشد. عامل دیگر، نحوه مالکیت بناست که بر مدیریت و نگهداری آن بسیار تأثیرگذار می‌باشد؛ مثال بارز این موضوع را در چند مالکیتی بودن سراهای بازار اصفهان می‌توان دید، که هر نوع مداخله‌ای را به فرایندی فرسایشی بدل ساخته.

### در مقیاس پهنه‌های شهری

از اواسط دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ منسوخ‌شدگی به پارادایمی کلیدی برای مفهوم‌سازی و مدیریت تغییرات در محیط شهری امریکایی تبدیل گردید، بخشی از استراتژی‌های ملی به‌منظور پاکسازی زمین شهری در جهت بهبود زندگی و سکونت ساکنین و شهروندان. توجه به منسوخ‌شدگی و تجزیه و تحلیل آن نمونه‌ای از پیشرفت‌های سال‌های میانی جنگ است که با همکاری دولت، محیط آکادمیک، سازمان‌های حرفه‌ای و سایر بنیادها در راستای چشم‌اندازی جامع، تحت عنوان: زندگی امریکایی به عنوان سازوکاری باکیفیت، انجام شد. بسیاری از افراد و نهادها در این دوره، ایده



گردید که بودجه‌هایی برای تشخیص و تخریب واحدهای همسایگی منسوخ شده اختصاص داده شد.

## منسوخ‌شدگی و پایداری

هنگامی که منسوخ‌شدگی به سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر برای شهرها بدل گشت، ساخت‌وسازهای خلاق با طول عمر کوتاه و شهرهای مستهلک به‌عنوان اسطوره‌های مدرنیته شناخته می‌شد. اما اکنون به بحران و تهدیدی بدل گشت که با اصطلاح جدید و امروزی «پایداری» جایگزین شده است. پارادایم پایداری شامل مجموعه‌ای از راهبردهای متخصصانه می‌باشد. همچون: ارزیابی چرخه حیات<sup>۹</sup>، قانون حفاظت تاریخی و تکنیک‌های استفاده مجدد سازگار یافته<sup>۱۰</sup>. تمام راهبردهای ارائه شده در پارادایم جدید، راهی است برای معکوس کردن پارادایم پیشین. از دیگر سو، بحران نفتی ۱۹۷۳، حساسیت‌ها نسبت به حفظ محیط‌زیست، بالاخص زمین را بیشتر کرد و طی ۳۰ سال گذشته، پایداری را به عنوان ایدئولوژی غالب معماری و شهرسازی نشان داد. تفاوت عمده‌ای که دو پارادایم فوق دارد در این است که منسوخ‌شدگی سه مفهوم عدم انسجام<sup>۱۱</sup>، جایگزینی<sup>۱۲</sup> و هزینه‌کردن<sup>۱۳</sup> را تداعی می‌کند، در حالی که پایداری بر انسجام<sup>۱۴</sup>، محافظت<sup>۱۵</sup> و نظارت بر هزینه<sup>۱۶</sup> در استفاده از منابع طبیعی و شهری تأکید دارد.

استفاده مجدد سازگار یافته، نیز به عنوان جزئی جدید، در چارچوب‌های طول عمر و چرخه حیات وارد شده است. این در حالی است که در مفهوم منسوخ‌شدگی، گذشته از حال، کاملاً جدا بود و تنها به آینده نگریسته می‌شد، در صورتی که گذشته و حال همیشه در کنار هم بوده‌اند. منسوخ‌شدگی ابعاد و جنبه‌های مثبتی را نیز در پی داشت. از جمله توجه به بخش‌های مرکزی و درونی شهرهای امریکایی، پاکسازی نه تنها به دلیل مسائل کالبدی، بلکه به منظور توزیع عادلانه‌تر خدمات شهری و نیز تأمین مسکن، فضای باز و امکانات اجتماعی. این مفهوم همانند سرمایه‌داری به عنوان نیرویی تاریخی شناخته می‌شود که هر دو آنها به شرایط معاصر پاسخ می‌دهد و به نقل از جیمسون<sup>۱۷</sup>: «چارچوب و پیش‌شرط دستیابی به روشی جدید و جامع‌تر برای مدیریت تغییرات محیط ساخته شده است. بنابراین، منسوخ‌شدگی مرحله‌ای لازم، برای دستیابی به مفهوم جدید پایداری بود».

## پاسخ مناسب به منسوخ‌شدگی

برخی افراد معتقدند که، پاسخ مناسب برای محدوده منسوخ‌شده شهری، پاکسازی آن می‌باشد. راه‌حلی که اواسط دوره نوسازی امریکا، اکثریت بر سر آن توافق نظر داشتند، نوسازی از طریق تخریب و پاکسازی لکه‌های منسوخ یا متروکه شهری. در این جریان، ساکنین و نهادها، مسکن‌سازی و شغل را پیش‌بینی می‌کردند. در حالی که سرمایه‌داران به فکر سود خود بودند. نظر شهرسازان و معماران برای

«becoming obsolete America's cities were» را مطرح کردند. به عنوان مثال مشاور مسکن ریاست جمهوری امریکا، مایلز کلیم<sup>۴</sup> در سال ۱۹۵۳ به قطعات فرسوده و منسوخ اشاره می‌کند و آنها را عامل بازدارنده برای پویایی شهرها می‌داند. از سویی دیگر بسیاری از مجلات از دهه ۱۹۶۰ این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا شهرهای ما منسوخ شده و در حال مرگ‌اند؟

در همین دهه، این اصطلاح، به عنوان مترادفی نزدیک برای لغت «blighted» و «decadent» به کار گرفته شد. در واقع در دهه‌های ۱۹۳۰-۱۹۴۰، منسوخ‌شدگی شهری معادل با کلماتی همچون سرطان برای شهرها بود.

علایم این مفهوم، در West End<sup>۵</sup>، برابر بود با واژگانی همچون: ازدحام، خیابان‌های باریک، ترافیک سنگین، نابرابری در بهره‌مندی از نور خورشید و هوای تازه، فضای باز، پایین‌بودن استانداردهای بهداشتی و گرمایشی و البته بدهی‌های اقتصادی (ضعف اقتصادی). این موضوع خود را در کاهش اجاره‌بها، ارزش دارایی‌ها و دریافتی مالیات نشان می‌دهد. بنابراین اگر محله‌ها و شهرهای ما مطابق با نیازهای جدید ساکنین پیش نروند و نتوانند خود را با آنها همساز سازند، کارایی خود را از دست می‌دهد و منسوخ می‌گردد.

## تأثیر جریان‌های اقتصادی بر شکل‌گیری مفهوم منسوخ‌شدگی شهری

پارادایم منسوخ‌شدگی نقش مهمی را در اقتصاد سیاسی آن دوره امریکا بازی می‌کرد. این پارادایم، واحدهای همسایگی که باید تخریب می‌شد را مشخص کرد و در واقع چارچوبی قابل‌قبول برای تمام بن‌سخت‌های سیاسی، مالی و اجتماعی آن دوران امریکا بود، چارچوبی برای بازسازی<sup>۶</sup> و ارزش‌گذاری مجدد<sup>۷</sup> شهری. اساس اقتصادی پارادایم منسوخ‌شدگی از مفهومی که در اقتصاد سرمایه‌داری آن دوره امریکا تحت عنوان تخریب خلاق<sup>۸</sup> مطرح بود، برگرفته شد؛ یکی از واقعیت‌های اساسی پیرامون سرمایه‌داری. تخریب خلاق فرایندی است که به‌طور پیوسته ساختارهای اقتصادی را از درون متحول می‌سازد و ساختارهای کهنه را نابود کرده و ساختار جدیدی را به وجود می‌آورد، واقعیتی اساسی درباره کاپیتالیسم، که اولین بار توسط «جوزف شومپتر» به کار برده شد. این همان چیزی است که گفته منتقدین سرمایه‌داری را بازگو می‌کند: از دست رفتن مشاغل، نابود شدن شرکت‌ها و از میان رفتن صنایع، بخش‌های ذاتی سیستم رشد است. بنابراین مفهوم تخریب خلاق، بنیان و اساسی می‌گردد برای مطرح‌شدن مفهوم منسوخ‌شدگی شهرها و روش‌های مواجهه با آن. تمام این حوادث و جریان‌های موجب حمایت‌های مالی و سیاسی از برنامه‌های نوسازی شهری

۴ Miles Coleam

۵ محله‌ای در بوستون امریکا که غالب ساکنین آن را مهاجرین و اقشار کم‌درآمد تشکیل داده بود. در ۱۹۵۰ مطالعاتی پیرامون آن انجام شد، نتایج حاکی از آن بود که نزدیک به ۸۰ درصد واحدهای مسکونی در این محله استانداردهای پایینی داشته و به لحاظ امکانات و تسهیلات زندگی، دارای نواقص شدیدی بود، تاجایی که برنامه‌ریزان بوستون برای توصیف وضعیت این محدوده و مشکلات آن از اصطلاح زاغه (slum) استفاده کردند.

۶ rebuilding

۷ revaluing

۸ Creative Destruction

۹ life cycle assessment

۱۰ adaptive reuse

۱۱ discontinuity

۱۲ supersession

۱۳ expendability

۱۴ continuity

۱۵ conservation

۱۶ steward ship

۱۷ Jameson

در اواسط دهه ۱۹۶۰ بود که اجماع نخبگان شهری پیرامون پارادایم منسوخ‌شدگی از هم پاشید و نمود آن شکست طرح West End بود که به گفته هربرت گانس<sup>۲۰</sup>: «West End یک زاغه شهری نبود و منسوخ‌شدگی، به خودی خود مضر نیست و قضاوت‌های صورت گرفته پیرامون این محدوده، صرفاً براساس وضعیت اقتصادی طبقه متوسط بوده است». در تاریخ شهرسازی درسی که از تجربه West End بوستون گرفته شد هنوز هم مورد استفاده است و آن، فراموش نکردن تأثیرات انسانی پاکسازی‌های کلان و جایگزینی واحدهای همسایگی‌ای است که هنوز زنده‌اند.

چین جیکوبز در ۱۹۶۱ در کتاب خود بیان می‌کند که شهرها به ساختمان‌های قدیمی نیاز دارند؛ زمان، کارایی یا عدم‌کارایی ساختمان‌ها را مشخص خواهد کرد.

منابع:

- Arthur, B. G., & Simon, E. (۱۹۸۶). THE URBAN PATTERN, city planning and design. D. Van Nostrand Company, Inc.
- Aggregate(Group). (۲۰۱۲). Governing by Design: Architecture, Economy and Politics in the Twentieth Century. Pittsburgh PA, United States. University of Pittsburgh Press.
- Andre, T. & Kees, V. D. (۲۰۱۱). Obsolescence and the end of life phase of buildings. Management and Innovation for a Sustainable Built Environment.
- Costa, P. (۲۰۱۷). From urban amnesia to creative reuse: the paradigm shift in the understanding of obsolete spaces in Lisbon.
- Elizabeth, R. B. Growing Urban Obsolescence and Tax Policy. American Journal of Economics & Sociology.
- Dallas, R. (۲۰۱۴). The Sydney Metropolitan Strategy as a zoning technology: analyzing the spatial and temporal dimensions of obsolescence. Environment and Planning D, (۳۲), pages ۱۲۷-۱۰۸.
- Bill Randolph (۲۰۰۲) 'Third city suburbs', Australian Planner, ۱۷۸-۱۷۳, ۳۹:۴.
- <https://en.wikipedia.org/wiki/Obsolescence>.
- <https://statiscape.wordpress.com/۰۴/۰۱/۲۰۱۵/urban-obsolescence/>
- الحسینی، محمدصادق ورنجبر، محسن؛ تخریب خلاق؛ روزنامه دنیای اقتصاد؛ شماره ۱۸۴۷؛ تاریخ ۱۳۸۸/۰۴/۲۷.

برخورد با چنین مسئله‌ای، بازسازی<sup>۱۸</sup> از طریق دستان هدایت‌گر بود. بنابر اظهار نظر هرولد<sup>۱۹</sup>، منسوخ‌شدگی، چالشی است برای سنجش کفایت انسان برای مدیریت محیط‌زیستش. برای مقابله با منسوخ‌شدگی پنداشته می‌شود، که ویژگی‌های بد کالبد و محیط قدیمی را کنار بگذاریم و آن را با موارد جدید جایگزین سازیم.

این‌گونه انگاشته می‌شد که تنها راه نجات برای محله‌های منسوخ‌شده، توسعه آپارتمانی است. روند شدت استفاده از زمین، از مراکز و بخش‌های قدیمی شهر آغاز می‌گردد و همچون گردابی سرتاسر شهر را در بر می‌گیرد. همچنان که تراکم در بخش‌های آپارتمانی (با این ادعا که بر ارزش زمین افزوده می‌شود) بیشتر و بیشتر می‌گردد و نیز به دلیل افزایش ارزش زمین (سوداگری در بخش زمین)، تنها توسعه‌های چندگانه پاسخگو و به صرفه می‌شود. ساکنین قدیمی در آپارتمان‌ها ساکن می‌شوند و محله رو به زوال حرکت می‌کند. به زودی به ساخت بخش‌های تجاری و غیربرنامه‌ریزی‌شده در محله اجازه داده می‌شود؛ پس از آن صنایع سبک شکل می‌گیرد و راه‌حل نجات، توسعه آپارتمانی، در میان کاربری‌های مختلط برنامه‌ریزی‌نشده با شکست مواجه می‌گردد.

فشارهایی مبنی بر جلوگیری از منسوخ‌شدگی شهرها از طریق افزایش استفاده از زمین، همچنان ادامه دارد. چنین استفاده‌های بی‌برنامه از زمین منجر به تخلیه ساکنین قدیمی این محله‌ها می‌شود، که تهدیدی برای ارزشمندی و هویت محله است.

روند بکارگیری راه‌حل پیشنهادی جهت مقابله با منسوخ‌شدگی شهری که با شکست مواجه بوده است.



مأخذ: نگارنده

درانتها

پارادایم منسوخ‌شدگی شهری، پدیده‌ای جدید برای قرن بیستم بود. در مقابل سیاست‌های تقسیم‌بندی‌ای که افرادی همچون هوسمان، در پاریس قرن نوزدهم انجام دادند. این پارادایم تحولاتی را در تاکتیک‌های ارزیابی مناطق شهری ایجاد کرد و همکاری میان سرمایه و دولت، جوامع مدنی و شهری و ارزش‌های اقتصادی رقابت‌پذیر را فراهم کرد. در امریکای اواسط قرن بیستم، منسوخ‌شدگی، پارادایم غالب برای مدیریت تغییرات شهری بود. در حالی که در سرتاسر دنیا، اصطلاح منسوخ‌شدگی، بیشتر در مباحث نوسازی شهری مطرح بود و اصلاً ارتباطی به سرمایه‌داری و امریکای مصرف‌گرایی پس از جنگ نداشت.

به عنوان مثال می‌توان به ساختارها و بناهای قدیمی شامل: دوکلیسا، یک خانه تاریخی، یک مدرسه و دفتر خدمات اجتماعی اشاره کرد که در West End با وجود کهنه و قدیمی بودن‌شان، حفظ شد و عامل منسوخ‌شدن محله نبود. آنها سازه‌هایی تاریخی بودند که در واقع تناقض در پارادایم منسوخ‌شدگی را نمایش می‌داد؛ چرا این ساختمان‌ها دارای ارزش است و می‌توان آنها را حفظ کرد در حالی که نمی‌توان باقی ساختمان‌ها را از تخریب مصون نگه داشت؟

پنجشنبه ۳۰ دی ۱۳۹۵. سر کلاس نشسته‌ام. صندلی‌های اطرافم را بچه خبرنگارهایی پر کرده‌اند که هر کدام اگر دبیر بخش اجتماعی فلان خبرگزاری یا مسئول صفحه ورزشی بهمان روزنامه نباشند، کم‌کم یکی دو سال سابقه دارند در نوشتن و قلم زدن. خودم را به لطف و پارتی‌بازی بچه‌های روزنامه همشهری اصفهان جا داده‌ام در این جمع. ۸ صبح تا ۷ عصر، دو روز در هفته، ردیف دوم.

هفته‌های اول سپری شده و من جسورتر. سؤال می‌پرسم، بحث می‌کنم و با پرووی برای خواندن تمرین یک پاراگرافی کلاسیم داوطلب می‌شوم... هنوز محتاطم و باز هم سوتی می‌دهم. سوتی می‌دهم و باز هم کم نمی‌آورم. این حس غربت- که همه در چیزی شریک‌اند و تو نیستی، که همه چیزی بدیهی را می‌دانند و تو نمی‌دانی- مدام هست و هر کلاس دو ساعته‌ای که شروع می‌شود راهی برای نشان دادن خودش پیدا می‌کند. من اما کم نمی‌آورم.

پنجشنبه ۳۰ دی ۱۳۹۵. سر کلاس نشسته‌ام. دومین کلاس صبح است و قبل از ناهار. ردیف جلو یکی از پسرها تلفنش را برمی‌دارد. چند ثانیه فیلمی بدون صدا می‌بیند، نُچ نُچی می‌کند و به بغل دستیش نشان می‌دهد. این نوع رفتارها بین‌شان زیاد است. انگار نه انگار ردیف اول نشسته و مدرس بخت برگشته با او دو متر هم فاصله ندارد. ممکن است همین الان روی تلگرامش پیامی آمده باشد که در مورد فلان موضوع خبر می‌خواهیم. یک خط برایش فرستاده‌اند و مثلاً این چند ثانیه فیلم را. همین آن ممکن است لپ‌تاپش را باز کند و نه دقیقه‌ای خبر تایپ‌شده را بفرستد؛ یک دقیقه سریع‌تر از آن یکی گوشی به دستی که پشت سرم نشسته.

اما لپ‌تاپ بر نمی‌دارد. خم می‌شود باز به سمت کنار دستی‌هایش و این دفعه سه نفری فیلم می‌بینند. بچ پچشان شروع نشده، چند نفر از هم‌ردیف‌های من هم به تلفن‌هایشان خیره شده‌اند. از فاصله دو متری چشمم می‌خورد به صفحه یکی از این نمایشگرهای دم دستی. ساختمانی را گویا خراب می‌کنند و من نمی‌فهمم ماجرا چیست. همه در چیزی شریک‌اند و من نیستم. همه، چیزی بدیهی را می‌دانند که من از آن بی‌خبرم. این "همه" البته، استثنایی هم دارد. از هفته دوم با دختر دیگری دوست شده‌ام. او بود که پیشنهاد کرده بود ناهار را با هم باشیم. متفاوتیم، خیلی! راحت جلو آمده و با یک دختر خیلی متفاوت چادری دوست شده بود. این راحتی ادامه پیدا می‌کرد، در همه چیزش، جز نوشتن. پدرش مدیر مسئول یک مجله خانوادگی سرگرمی‌طور است. در کلاس ساکت می‌نشیند و معلوم است که تجربه ای ندارد، حتی به قدر تلاش‌های نیم



مریم حجتی نجف آبادی  
کارشناسی شهرسازی

دقیقه‌ای را برنده شود.

هر دوی مان کم خوراکیم. ناهار اگر نیاورده باشیم یک پرس غذای بزرگ می‌گیریم و هر کدام نصفش را برمی‌داریم. موقع تحویل گرفتن نصفه‌های ساندویچی کباب ترکی، پسر ردیف اولی جلوی مان سبزی می‌شود، در حالی که دختر ناشناسی همراهیش می‌کند. این برخورد ناگهانی را با خوش و بشی از سر می‌گذرانیم. قبل از شروع کلاس باز سر و کله‌اش پیدا می‌شود. روی صندلی‌های ردیف می‌بیند و با لبخندی متظاهر اما محترمانه، به سمت مان می‌آید. صحبت را با متلکی به مدرس ساعت پیش رو شروع می‌کند، از ناهار می‌پرسد، چیزی را که خورده پسندیده و نهایتاً می‌رسد به این تأکید، که خواهرش هم با او موافق بوده. از این تابلوتر دیگر نمی‌شود؛ برداشت دیگری نکنید، خواهرم بود! روی صحبتش با من نیست، با دوست چند هفته‌ای است که او هم موقع ناهار در فکر فرو می‌رفت و مشغول

حل معما بود. خدا را شکر که روشنگری شد. من سرم را گرم می‌کنم به کار خودم. زوج بی‌ربطی هستند و خنکی پسر ردیف جلویی به ماجرا دامن می‌زند. چند بار، سنگین، متلکش انداخته‌ام و دشمنی پنهان و بی‌خودی بین مان شکل گرفته. تلفنش را بیرون آورده و فیلم چند ثانیه‌ای را به دوست چند هفته‌ای نشان می‌دهد. لازم نیست سرم را بالا بیاورم تا ببینم ساختمان، که از صبح حداقل صد بار در دست این و آن آوار شده، وسیله شده و این بار برای هدفی دیگر پایین می‌ریزد. الحق که صحنه خنکی است. پسر دست و پاداری است، اما از دخترها عجیب، انتظار سادگی دارد و همین به خنده‌ام می‌اندازد. کلاس شروع می‌شود و مدتی طول می‌کشد تا حرفشان را تمام کنند. بعدازظهر قدمی برنمی‌دارد، بهانه‌ای هم جور نمی‌شود. شب که به خانه می‌روم خبر را می‌شنوم؛ پلاسکو فرو ریخته.



عکس از: نگین محمد شریفی

## هزار حجله‌ها

املاک و مستغلات سهم عمده‌ای از ثروت شهرنشین‌ها را تشکیل می‌دهد. هر تغییری در ارزش این دارایی‌ها اثری بلندمدت در فقیر یا ثروتمندتر شدن ما و نسل‌های بعدی ما خواهد داشت. بخشی از اهمیت فرآیندهای بازسازی و نوسازی از این موضوع نشأت می‌گیرد؛ چرا که هم‌گامی با شرایط روز، امکان افزایش کیفیت و بهره‌وری این بخش مهم از دارایی خانوار را فراهم می‌سازد. با این وجود، تغییر سبک زندگی و الگوهای مالکیت، نوسازی را به فرآیندی پیچیده و چند بعدی تبدیل کرده است. زندگی آپارتمانی، ما را ناچار خواهد ساخت بیست یا سی سال بعد، برای نوسازی خانه خود با کسانی به توافق برسیم که امروز، حتی در مورد رنگ در یا مقدار شارژ ماهیانه هم با آنها اشتراک نظر نداریم. آپارتمانی شدن به نظر، آینده‌ای غیرقابل اجتناب برای ما و دیگر ساکنین کلان‌شهرها است، فردایی که آن را پذیرفته‌ایم و به سرعت تبدیل به امروز ما می‌شود. در سال‌های اخیر برای نخستین بار شاهد صدور پروانه‌های ساختمانی با تراکمی بیش از ۲۰ طبقه در شهر اصفهان بوده‌ایم. ۶۰٪ واحدهای مسکونی اصفهان در آمارگیری سال ۹۵ به عنوان واحدهای آپارتمانی ثبت شده‌اند و این سهم رو به افزایش دارد. چنین انتخابی شاید تنها گزینه ممکن باشد. به نظر می‌رسد سکونت و فعالیت در شهرهایی با این حد از جمعیت، فعالیت و امکانات جز با پذیرش الگوی استقرار عمودی امکان‌پذیر نباشد. شاید از مسئله‌ای صحبت می‌کنیم که مدت‌هاست حل شده. با این وجود وقتی امری تا این اندازه عمیق در زندگی بخش گسترده‌ای از جامعه نفوذ می‌کند، لازم است هر تردیدی به دقت مورد بررسی و موشکافی قرار گیرد. بیش از ۲ هزار مورد از آپارتمان‌های شهر اصفهان عمری حداقل ۱۰ ساله دارند. اغلب این سکونتگاه‌های عمودی طی یک یا دو دهه

آینده نیازمند تخریب کامل و نوسازی خواهند بود. به نظر می‌آید زمان کافی وجود دارد، اما بخشی از آن‌ها با عمری بیش از ۴۰ سال، مدت‌هاست به مرحله فرسودگی جدی رسیده و به تصویری هشدار دهنده در مورد فردای محتمل کلان‌شهری اصفهان تبدیل شده‌اند. علی‌رغم برخورداری از سهم جغرافیایی مناسب نسبت به شهر، سطح بالایی از دسترسی، فضای سبز غنی و پارکینگ‌های مناسب، نوسازی آپارتمان‌های محله کوی بهار اصفهان به رویایی محال تبدیل شده است. هر آپارتمان ۴ یا ۵ طبقه، بین ۲۰ تا ۳۰ خانوار را در خود جای داده و این بدان معناست که تعمیر یا نوسازی - هر اقدام کوچک یا بزرگی - رضایت تمامی مالکان را نیازمند است. در حالی که یک آپارتمان نوساز می‌تواند بیش از چهار برابر قیمت کنونی به فروش رسیده و سود سرشاری را نصیب سرمایه‌گذاران کند، هیچ علامتی از تمایل به ساخت‌وساز، تعمیر یا نوسازی وجود ندارد. با ساکنین که صحبت کنید دلیل آن مشخص می‌شود. کسب توافق بین خانواده‌های مختلف به اندازه‌ای دشوار است که پس از گذشت ۴۰ سال و علی‌رغم نیاز مفرط ساکنین طبقات بالایی، هیچ یک از ۴۱ بلوک ساختمانی محله حتی موفق به نصب آسانسور نیز نشده‌اند. قطعاً هیچ واحدی نمی‌تواند به تنهایی نوسازی کند و کسب توافقی عادلانه بین مالکین هر ساختمان نیز به فرآیندی طولانی، پیچیده، پر از ریسک و نزدیک به غیرممکن نیازمند است. سرمایه‌گذاری برای نوسازی هر یک از آپارتمان‌های این محله مستلزم کسب موافقت حداقل سی نفر مالک است که هر کدام دارای شرایط ویژه‌ای هستند، این واحد ساختمانی احتمالاً بزرگ‌ترین دارایی‌شان است و مخالفت حتی یک نفر از آن‌ها، به سادگی کل پروژه را با شکست مواجه خواهد ساخت.

بومی. این دست مشکل‌گشایی‌ها اما، هر یک را به نوعی طی دو دهه گذشته تجربه کرده‌ایم و اگر به ارزیابی نتیجه تن داده بودیم، برایمان واضح می‌شد که حتی میدان نقش جهان نیز نتوانسته محرک توسعه بافت پیرامونش شود؛ خانه‌هایی که کمتر از یک کوچه آن طرف‌ترند؛ می‌توانستیم ببینیم سنگ‌تراش‌ها و جلفا به سکونتگاه پیرمردها و پیرزن‌هایی تبدیل شده که ناچار، سال‌های پایانی عمر خود را در انزوای اجتماعی و در میانه هیاهوی کافه‌ها و بوتیک‌ها سپری می‌کنند.

شک می‌کردیم که راه‌حل‌هایمان - حتی در همان قالب‌های ذهنی و آرمانی - شاید جواب نمی‌دهند، شاید حتی گاهی، خود به بخش‌گره‌خورده‌ای از مسئله تبدیل شوند.

### شیوع

برخلاف تصور رایج تنها ۲۲٪ از فرسودگی رسمی اصفهان عنوان "تاریخی" را دارا است. از هر ۱۰ متر بافت فرسوده این شهر، هشت متر آن به سکونتگاه‌هایی تعلق دارد که طی دهه‌های اخیر شکل گرفته و به دلایل مختلف از چرخه بازسازی و همگامی با شهر جدا مانده‌اند. با مسئله‌ای روبه‌رو هستیم که نه آن را می‌شناسیم و نه برایش راه‌حل قابل‌تضمینی سراغ داریم؛ مسئله‌ای که واژه‌هایی چون "مرز محدوده مصوب" و "پیش‌فرض‌هایی مانند" حاشیه‌نشین‌های محروم" مانع از درک گستردگی و حد شیوع آن شده است.



عکس از: سجاده عطریان

هیچ چیز کوی بهار را در کنار بافت‌های فرسوده و محله‌های پایین‌دست شهر نمی‌نشانند. هیچ چیز، جز ساختمان‌هایی که عمر آن‌ها به نیم قرن نزدیک شده، مالکانی که بلا تکلیف و گریزانند و قیمت فروش، که روز به روز از محله‌های مجاور بیشتر فاصله می‌گیرد. کوی بهار آینه‌ای است که فردای استقرار "متوسط"‌های شهری را در بلندمرتبه‌ها نشان می‌دهد؛ هشدار می‌دهد که باید آن را جدی گرفت.

اگر امروز پنج هزار نفر در پررونق‌ترین نقاط شهر اصفهان با چنین مسئله‌ای روبه‌رو هستند، پانزده، بیست یا سی سال آینده چه تعداد شهروند دیگر درگیر خواهند شد؟ آن‌هایی که زمین داده و هوا خریده‌اند، کمی که بگذرد دیگر نخواهند توانست نسبت به طعم تلخ و گس تصمیم‌گیری‌های جمعی بی‌تفاوت باشند. اگر ساز و کارهای گروهی تقویت نشوند، فرسودگی دیگر مختص فقرای شهری نخواهد ماند، مرزهای شناخته شده را رد می‌کند و به روزمره‌ی طبقات متوسط و حتی سرمایه‌گذاران و سازندگان حرفه‌ای تبدیل خواهد شد.

### پلاسکونشینی

شورای شهر تهران ۲۱ صندلی دارد. تعدادشان برای من مهم نبود، برای جریان‌های سیاسی مهم بود که پلاسکو را میدان جنگ کردند و هدفشان شماره صندلی‌ها بود.

پلاسکو ۱۷ طبقه داشت، ۴۲ متر ارتفاع. این هم زیاد مشغولم نکرد. آتش‌نشان‌ها را درگیر کرد که باقیمانده عزیزان‌شان را از لابه‌لای سنگینی ارتفاع آوار شده طبقات و تعداد آن‌ها، بیرون می‌کشیدند. بیش از ۳ ساعت در آتش سوخت و حوالی ساعت ۱۱، ناگهانی، فرو ریخت. دقیق‌ترش به کار من نمی‌آمد؛ به درد هم‌تاهای تهرانی هم کلاسی‌های روز پنجشنبه‌ام می‌خورد، که خبرها را ۹ دقیقه‌ای می‌پندند.

۵۴ سال؛ این عددی بود که به آن فکر کردم. ۵۴ سال، بیشتر از عمر فرسوده‌ترین مسکونی‌نشین‌هایی که می‌شناسم، آن هم در قلب تجاری - فعالیتی گران‌ترین شهر ایران، جایی که اجاره ماهیانه مغازه‌هایش از تمام پس‌انداز من - تا همین امروز - بارها و بارها بیشتر است. فرسودگی به فقر و غنا محدود نمی‌شود، مسئله‌ای هوشمند است، نفوذ می‌کند، منطبق می‌شود و گسترش می‌یابد. امثال پلاسکو فراوانند. تعدادشان را نمی‌شماریم.

### سایش سکونت

تراکم جمعیتی مرکز اصفهان پایین‌تر از هر نقطه دیگری در شهر است. عجیب نیست، دشواری تأمین کاربری‌های خدماتی در بافت‌هایی که سال‌ها پیش شکل گرفته‌اند، تراکم‌های ترافیکی و محدودیت‌های ارتفاعی، سرمایه را از این مناطق به حاشیه می‌راند؛ سکونت، قوام خود را از دست می‌دهد، خانواده‌های جدید سرپناه را جای دیگری جست‌وجو می‌کنند، سهم قدیمی‌ها غالب می‌شود و هم‌زمان با کاهش بعد خانوار، سن ساکنان افزایش می‌یابد.

باید اما توجه داشت که این الگو، تنها کوچه‌های پس‌کوچه‌های پر پیچ‌پشت مسجد جامع عتیق را توصیف نمی‌کند. محله جلفا کهن‌سال‌ترین محله شهر اصفهان است و سال‌هاست که دیگر به عنوان گزینه سکونت، موضوعیت ندارد. راه‌حل فرسودگی را در افزایش ارزش اقتصادی جست‌وجو می‌کنیم، در پروژه‌های نیم‌بندی که عنوان پرطمطراق محرک توسعه را به دوش می‌کشند، در بازآفرینی عرصه‌های عمومی و در بهره‌گیری از اندوخته‌های فرهنگی برای بازنمایی معماری‌های

# باززنده

سهیل باقری  
دانشجوی کارشناسی شهرسازی  
دانشگاه هنر اصفهان

در حرف‌ها بیشتر شناخته‌شده است و علاوه بر انسان‌ها، برای اشیاء نیز قابل لمس است. هر ساله خانواده‌های زیادی را به خود درگیر و نقراتی را به آمار اضافه می‌کند. از فرد به فرد واگیر پیدا نمی‌کند اما به جامعه سرایت می‌کند. شاید به همین دلیل است که هیچ‌گاه زنگ هشدار به صدا در نمی‌آید، وضعیتی به رنگ قرمز نمایان نمی‌شود؛ زیرا فردیت بر جمعیت الویت دارد. هم‌زمان که پایان‌نامه‌ها و مقالات را بر روی هم تلنبار کرده و نظریه‌ها را از چپ به راست می‌کشاند و از داروین‌یسم اجتماعی به مارکسیسم و آنارشیزم می‌رسد، از آن طرف خانواده‌هایی را

بیشتر از هم جدا، عرق شرم پدرانی را تلخ‌تر و آرزوی کودکان و جوانان را به حداقل راضی می‌کند. فقر عامل بسیاری از نخندیدن‌ها، عامل بسیاری از انزواها و بزهکاری‌ها است. همان‌طور که می‌تواند انسان را در برگیرد، از دیوار خانه‌هایشان بالا می‌رود. نماها را آجر زبره می‌کند، طبقات دوم و سوم را نیمه‌کاره رها، گاه خانه‌ها را به سرپناه تبدیل می‌کند، کوچه‌ها را تنگ و باریک، چاله و چوله‌ها را افزایش می‌دهد. احساس امنیت را سلب می‌کند. کاربری‌ها را مختل و بافت‌ها را جدا تافته می‌کند. البته بافت‌های جدا تافته، گونه‌های متفاوتی دارند؛ بعضی از این بافت‌ها می‌تواند عامل اصلی گردن

درد باشد؛ زیرا در خیابان و کوچه‌ها که قدم می‌زنید، باید مداوم سرتان بالا باشد تا بتوانید ساختمان‌ها را مشاهده کنید، در همین راستا بافت‌هایی هم هستند که شما می‌توانید تنها از پشت شیشه‌ها به تماشای آن‌ها بپردازید. بعضی دیگر از بافت‌ها وجود دارند که عامل اصلی مصرف سوخت در شب‌ها هستند. شما در این بافت‌ها باید ابتدا ماشین خود را بردارید و یک آهنگ ملایم بگذارید و همان‌طور که گوشی خود را در دست دارید، به تاییدن و چرخ زدن ادامه دهید و در صورت امکان، نشستن برای افراد دیگر را هم فراهم کنید. نوعی دیگر هم، شما دیگر جرأت ندارید ماشین خود را تکان دهید و از یک ساعتی به بعد وارد آن شوید، اما هم‌چنان شاهد مصرف سوخت بالایی هستیم؛ به دلیل چرخ زدن مأموران انتظامی، البته درست است که هر دو بافت مصرف سوخت بالایی دارد، اما این بافت کجا و آن بافت کجا.

شاید بافت‌های به خصوص، زیاد دیده‌اید و همچنین کوچه‌های باریک و خانه‌های فرسوده در مرکز شهر و نقاط مساعد شهر مشاهده کرده‌اید، اما علاوه بر آن‌هایی که شاید هر روز از مقابل‌شان عبور می‌کنید، بافت‌های جدا تافته و فرسوده‌تری وجود دارد که اصلاً از مقابل‌شان عبور نمی‌کنید و حتی هیچ علاقه‌ای هم ندارید که این کار را انجام دهید. بافت‌هایی که علاوه بر موارد ذکر شده، خود باخته هستند. به توسعه شهری که از رشد درخت سریع‌تر و ساخت‌وسازهایی که از کاشت نهال چشمگیرتر است، باختمند. به خارج از حریم شهری، باختمند. به توسعه‌ای که از شرق به غرب و از شمال به جنوب رفت، باختمند. به روستا و زندگی روستایی که دیگر اقتصاد در آن معنایی ندارد، باختمند. به شهرهای کوچکی که دیگر فرصت شغلی در آن‌ها نیست، باختمند. علاوه بر این باختن‌ها و باختن‌های دیگر، به خود نیز باختمند؛ گویا این فرسودگی‌ها بستری برای افسردگی شده و چه بسا این افسردگی‌ها بستری برای این

فرسودگی. تصور بر این است که باختمند اما در واقع شهر ظرفی است که جامعه در داخل آن قرار گرفته و این ظرف در ارتباط مستقیم با جامعه است و به نوعی ظرف وابسته به ظرف است و مظهر و مظهری وابسته به ظرف. با این فرایض، مگر می‌شود قسمتی از مظهر و خراب شود و بوی آن کل ظرف را دربرنگیرد و به مرور زمان کل مظهر را از بین نبرد؟ پس عامل منفی برای یک بخش از مظهر نیست، بلکه تهدیدی برای کل به حساب می‌آید. حال ممکن است ظرفی را ببیند که وجود داخلی آن به ظاهر، خرابی در خود ندارد و بویی هم استشمام نمی‌کنید و مسئله‌ای نمایان نیست، اما زمانی که وارد عمق مسئله می‌شوید و از زوایای دیگر نگاه می‌کنید، مشکلات به خوبی وجود داشته و چه بسا شرایط بدتر است و تنها قابل دیدن نیست. برای مثال زمانی که یک بیماری شیوع پیدا می‌کند، به این دلیل که شما به خوبی در تلویزیون و فضای مجازی مشاهده و با اطرافیان‌تان در این مورد صحبت می‌کنید، از علل و روش‌های انتقال آن آگاهی پیدا می‌کنید که همین امر موجب می‌شود شما اقداماتی را برای پیشگیری از ابتلای خود و دیگران انجام دهید. اما یک سری مسائل اجتماعی همچون فقر، بافت‌های فرسوده، اسکان غیررسمی و ... قابل رویت است اما دیده نمی‌شود. در شهر وجود دارد اما در پشت پرده شهر قرار می‌گیرد. می‌توان گفت این نتیجه حاکی از تصمیمات مسئولان به جهل یا به عمد، و برنامه‌ریزی متخصصان است که علامت را تصحیح می‌کند اما علت را در بر نمی‌گیرد و سبب می‌شود اوضاع به ظاهر مناسب و حتی در مواردی زیبا جلوه کند.

زیر ذره‌بین بردن، حکم صادر کردن و قضاوت نمودن در مورد دولت‌مردان، سیاست‌مداران، برنامه‌ریزان و مشاوران، موضوعات متعددی را در بر می‌گیرد که مجال آن برای گفتن در این نوشتار نیست اما ضلع سوم این مثلث که جامعه می‌باشد، می‌تواند با مشاهده و



عکس از: عطیه صابریان



# زنده، اما مریض

علی برومند  
دانشجوی کارشناسی شهرسازی  
دانشگاه هنر اصفهان

عکس از: امید کیانی

درک کردن و اراده برای شناخت علت، از یکسو جهت شناسایی این علل به مسئولان کمک کند و از طرفی می‌تواند تلنگری برای مسئولان باشد که بدانند مسیر اشتباهی را در پیش گرفته‌اند. چه بسا تنها با ندانستن و نه مشارکت مردم، زمینه برای سو استفاده کردن مسئولان فراهم می‌شود. شاید با مطالعه در مورد اسکان غیررسمی و بافت فرسوده، روش و راهکارهایی را برای مقابله با آن به دست بیاورید، اما زمانی که مشاهده کنید و قسمت‌های تاریک شهر خود را ببینید، تازه آن موقع متوجه خواهید شد که اصلاً اسکان و بافت چه چیز است که رسمی، غیررسمی، نو و فرسوده دارد. دیدن‌ها باعث می‌شود کنجکاو شویم، بیشتر بخوانیم، خواننده‌های مان را تصور کنیم، بشناسیم و در مقابل همدیگر مسئول باشیم و با همین دیدن‌ها، آن حس کوشش خودآگاه یا ناخودآگاه که برای پیش‌گیری از یک بیماری در وجود ما پیدا می‌شود در مورد این مسائل نیز ایجاد می‌شود.

باید توجه داشت که توریست‌ها هیچ‌گاه برای دیدن ساختمان‌های شبیه به هم، بلندمرتبه و بی‌هویت، به شهرها سفر نمی‌کنند؛ بلکه برای دیدن میادین و خیابان‌های قدیمی و محصور است که به دیدن شهرها می‌روند و از دیدنشان لذت می‌برند.

این محله‌ها دارای همبستگی و پیوستگی هستند که در محله‌های جدید چنین چیزی دیده نمی‌شود و در محله‌های جدید شاهد فرم پراکنده‌ای از ساختمان‌ها هستیم که توسط خیابان‌ها از هم جدا شده‌اند و این رویکرد باعث می‌شود رابطه‌ای میان ساختمان‌ها برقرار نشود و همبستگی و سازگاری میان عرصه و اعیان محلات برقرار نشود. این رویکرد به علت تردد خودروها می‌باشد که در سطح محلات به وجود آمده که خود یکی از رویکردهای جنبش مدرنیسم است (پس از انقلاب صنعتی)، این کار باعث می‌شود خیابان‌ها در اختیار ماشین‌ها باشند تا در اختیار انسان‌های درون آن که زندگی را در محله‌ها برقرار می‌کنند.

در جنبش پست‌مدرن ما شاهد این موضوع می‌باشیم که باید توجه به نیازهای اجتماعی در اولویت قرار گیرد (بر اساس این موضوع که انسان یک موجود اجتماعی است) و ما باید علاوه بر نیازهای اقتصادی، به نیازهای اجتماعی و فرهنگی هر شهر توجه داشته باشیم. جنبش مدرنیسم صرفاً به مقوله‌های اقتصادی شهر و به صورت تک‌بعدی می‌نگریست، در صورتی که مقوله‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کاملاً مرتبط با یک دیگر می‌باشند.

حال به بحث همیشه داغ اسکان غیررسمی می‌رسیم. این رویکرد، دو عامل اساسی می‌تواند داشته باشد:

۱- مهاجرت جمعیت روستایی به مادر شهرها.

۲- افرادی که به هر دلیلی جذب اقتصاد شهر نشدند و از توانایی مالی برخوردار نیستند.

دولت همواره از این رویکرد می‌خواهد با ایجاد شهرهای میانی جلوگیری کند و مانع از این شود که جمعیت روستایی یا روستا شهری، به مادرشهرهایی مثل تهران، مشهد، اصفهان و ... سرزیر شوند؛ اما در عمل، این اتفاق نتوانسته است جلوی مهاجرت‌ها را به خوبی بگیرد. دلایل اصلی آن را می‌توان با دو علت اساسی توضیح داد: خدمات ناکافی در این شهرها و شغل نامناسب که خود نیازمند تدابیر مربوط می‌باشند.

اما حال با پدیده‌ی پیش‌رو چه کنیم؟! خانه‌های این مهاجران را بگیریم و از اطراف شهر بیرونشان کنیم؟! یا ... (رویکردهایی که امروزه شاهدشان هستیم)

این سیاست، اشتباه خود دولت بوده و آنها هم از سر ناچاری به اسکان غیررسمی روی آورده‌اند.

اول از همه ما باید برای این افراد، خدمات عادلانه‌ای در نظر بگیریم و از طرف دیگر، این مهاجران، نیروی کار ارزان برای اقتصاد دولت به حساب می‌آیند که با ارائه خدمات درست به آن‌ها، می‌توان از این نیروی انسانی به نحو احسن استفاده کرد. این کار سبب می‌شود که اقتصاد این محلات رشد کند که در کل، به رشد این نواحی می‌انجامد. البته باید توجه داشت که می‌بایست از این روند مهاجرت و افزایش این محلات به شدت جلوگیری شود؛ زیرا که مادرشهرها دیگر پاسخگوی جمعیتی بیشتر نبوده و این کار با آمایش درست سرزمین، تحقق شدنی می‌باشد.

بافت فرسوده، محلات فرسوده‌ای در فضای شهری است که مسائل و پیچیدگی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و شیوه خود را دارد. این محلات و بافت‌ها از یک سو دارای ریشه‌های سکونتی ارزشمند با غنای فرهنگی، اجتماعی و معماری است و از طرف دیگر به جهت فرسودگی شدید، نبود دسترسی مناسب به خدمات شهری و بهداشتی، وجود مشکلات اجتماعی و امنیتی و آسیب‌پذیری در برابر زلزله، سیل، آتش‌سوزی و نیز عدم تطابق با زندگی امروز شهری و شهرسازی مدرن، دارای مشکلات رو بنایی و زیرساختی هستند.

بافت‌های فرسوده به سه دسته زیر تقسیم می‌شود:

الف - بافت‌های دارای میراث فرهنگی

ب - بافت‌های شهری (فاقد میراث فرهنگی)

ج - بافت‌های حاشیه‌ای (سکونتگاه‌های غیررسمی)

بافت‌های دارای میراث فرهنگی: براساس این گزارش، بافت‌های دارای میراث شهری، بافت‌هایی هستند که دربرگیرنده آثار به‌جای مانده از گذشته و جایگزین‌ناپذیری هستند که می‌توانند در آگاهی جوامع از ارزش‌های فرهنگی و گذشته خود کمک کند. حفظ آنها علاوه بر برانگیختن غرور ملی و ایجاد حس هویت، بر کیفیت زندگی نیز می‌افزاید. این آثار که به یکی از سه دوره باستان، دوره تاریخی و یا معاصر تعلق دارند، یا به ثبت آثار ملی رسیده‌اند یا در لیست میراث‌های با ارزش سازمان میراث فرهنگی و گردشگری قرار می‌گیرند.

بافت‌های شهری (فاقد میراث فرهنگی): بافت‌های شهری (فاقد میراث شهری)، بافت‌هایی هستند که در محدوده‌ی قانونی قرار دارند و دارای مالکیت رسمی و قانونی‌اند؛ اما از نظر برخورداری از ایمنی، استحکام و خدمات شهری دچار کمبود هستند.

بافت‌های حاشیه‌ای (سکونتگاه‌های غیررسمی): بافت‌های حاشیه‌ای (سکونتگاه‌های غیررسمی)، بافت‌هایی هستند که بیشتر در حاشیه شهرها و کلان‌شهرهای کشور قرار دارند و خارج از برنامه رسمی توسعه، شکل گرفته‌اند.

طبق نوشتار بالا متوجه می‌شویم که بافت فرسوده دارای جنبه‌های مثبت و منفی می‌باشد که با گذشت زمان، مشکلات‌شان روز به روز در حال افزایش است. با این حال، آیا می‌بایست تمامی این محلات را تخریب و پس از آن متناسب با رویکرد مدرنیسم به صورت مجدد بازسازی کرد و بیشترین بهره اقتصادی را برد؟ یا .... (کاری که شهرداری‌ها می‌کنند)

بله، درست است که مشکلات فراوانی دارند ولی بافت‌های فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی چه می‌شوند؟!

### توجه: این محلات، تاریخ شهر را به دوش می‌کشند، کمرشان را نشکنید!

من می‌توانم ادعا کنم که این محلات (با بافت فرهنگی) می‌توانند به اقتصاد شهر هم کمک کنند و اگر شهرداری‌ها قبل از هرگونه ارائه طرح، به این سرمایه‌های پنهان (محلات دارای بافت فرسوده، فرهنگی و تاریخی) توجه کنند و برای بهسازی و یا نوسازی آنها تصمیم‌گیری کنند، می‌توانند با استفاده از بافت تاریخی این محلات، باعث جذب توریست به این مناطق شوند و اقتصاد شهر را از این طریق شکوفا کنند.

و از آن فقط درخت گردویی که در حیاط بود، باقی مانده است و تلی از خاک. برایم سؤال است که اگر برنامه‌ای برای آنجا نداشت، چه عجله‌ای بود برای خراب کردنش؟ حمام قدیمی کوچه مرمت شد و حالا دفتر میراث فرهنگی است. اطراف بامش را هم دیواری آجری با طرح سنتی در آورده‌اند و دیگر راهی برای هیچ بچه‌ای برای رسیدن به آن و مجالی برای کنجکاوی آن‌ها در آنجا نیست. پدر بزرگ مادری‌ام هم، چند سالی است از آنجا به خانه‌ی دیگری در خیابان دیگر هجرت کرده است. دالان را خراب کردند و صاحب جدید خانه‌شان، همان دیوار خشت و گل و گاه آجر قدیمی را با سیمان سفید جلا داده است و سقف خانه که با دارهای چوبی پایدار بود را پی وی سی (PVC) کرده است؛ مثل اینکه ساقه‌ی گل را برای پنهان کردن خارهایش، با ورقه‌ی پلاستیکی پوشانده باشند. از زبان چند نفر سالمندانی که قبلاً در آن خانه‌ها زندگی می‌کردند و حالا به خانه‌های راحت‌تر رفته‌اند، شنیدم که می‌گویند: ناشکری نمی‌کنیم ولی در کوچه‌ی قدیمی‌مان، اوقات خوشتری داشتیم. منظورشان کوچه‌ی بزرگ خواجهگان است که نمی‌دانم این اسم چقدر رسمیت داشت اما الان در میدان قدیمی، که مرکزیت آن را داشت، تابلویی زده‌اند و رویش نوشته شده میدان امام حسین. اما ما هنوز به همان اسم می‌شناسیمش؛ خواجهگان، یعنی بزرگ‌نشین. گویا مسیر زیر مدرسه تا همین میدان امام حسین و ادامه‌اش هم قرار است خیابان اصلی شود و به ارزش املاک اطرافش بیافزاید؛ با این شرایط احتمالاً فقط به ارزش مادی‌اش. از وقتی که زمین خالی را جای مسجد محمدیه دیدم، تا الان حدود دوالی سه سال می‌گذرد و هنوز همان جور است؛ خالی. می‌گویند همسایه‌ی مسجد، خانه‌اش را نمی‌دهد و عقب‌نشینی نمی‌کند. شاید خانه‌اش، سرعت‌گیری باشد برای ماشین بی فکر و پر سرعت مدرن شدن.

پدر بزرگ بود. از دو مطبخ مشترک استفاده می‌کردیم. در زیرزمین‌هایش که به آنها طاق می‌گفتیم، چند وقت یکبار نون محلی یوخه پخته می‌شد. در همان طاق‌ها، برنج، عدس، لواشک و آلوچه هم در کیسه‌های چند تکه‌ی مادر بزرگ دوز، نگه داشته می‌شد. طویله داشت. حمام و توالتش در حیاط بود و در تاریکی شب، ترس و مصیبتی وجود داشت که هنوز هم از خاطراتش می‌گویم و به ترسش می‌خندیم. جنس دیوار از خشت و گل بود. در ورودی حیاط که دالان مختصری بود، برایمان طناب محکمی را دولایه و آویزان می‌کردند و بالشتکی می‌گذاشتیم و تاب بازی می‌کردیم. معمولاً از ایوان و پشت بام، به خانه‌ی همسایه‌ها راه داشتیم. همان خانه‌ای که در دهه‌ی محرم، موقع تعزیه، اسب‌ها در حیاطش می‌ماندند. تعزیه‌خوان‌ها در خانه‌ی بغلی لباس عوض می‌کردند. محل بازی ما، پشت بام خانه‌هایی بود که راحت به آنجا راه پیدا می‌کردیم و بیشتر پشت بام حمام کوچه - که متروکه بود - بود. از گنبد ماندی که احتمالاً برای نور و تهویه‌ی حمام بود، به داخلش نگاه می‌کردیم و حدس می‌زدیم که کجا فلان زن را سوزانده‌اند و جن‌ها در کدام قسمت ساکن هستند. خانواده‌ها همیشه نگران سقوط ما از آنجا بودند. روی همان بام هم می‌نشستیم و تعزیه می‌دیدیم. اگر جشن شادی و عروسی هم بود معمولاً آقایان در همان کوچه جمع می‌شدند. خانه‌ی پدر بزرگ دیگر هم همان‌جا بعد از آهنگری حاج خسرو، ته یک دالان بود. مسجد محمدیه هم حدود خانه‌های آنها بود که در بچگی، گاهی وقت نماز با یکی همراه می‌شدم و بزرگ‌تر که شدم، شب شام غریبان که برای روشن کردن شمع زیر مدرسه می‌رفتیم، حتماً یک شمع هم در این مسجد روشن می‌کردم. ما و پدر بزرگ پدریم، اواسط دهه‌ی هشتاد از آن محله مهاجرت کردیم و خانه را به کسی فروختیم که همان موقع با بولدوزر صافش کرد



# خیابان بافت

عطیه صابریان

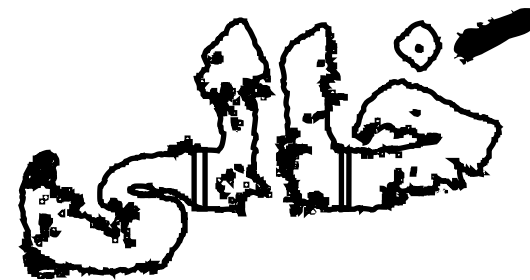
دانشجوی کارشناسی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

تقرچه را که رد کردیم، یک زمین پوچ، خیلی بیشتر از یک زمین بایر معمولی، به چشمم آمد. اصلاً متوجه نشدم که بغض کردم و با چشمان زده گفتم: مسجد محمدیه! در لحظه دلم برای مادر بزرگم که سال قبل فوت کرده بود تنگ شد؛ برای زن عمو آقایار و حتی برای ملوک خانم. سمیرم هفت محله دارد که مرکزی‌ترین آنها، خواجهگان است. مرکز قدیمی محله، کوچه‌ی خواجهگان بوده است. به حدود، زیر مدرسه تا میدانی که در آن بازار و حمام قدیمی محله وجود داشته و در امتداد آن تا اداری برق امروز را کوچه‌ی خواجهگان می‌گفته‌اند. مسجد محمدیه، مسجد کوچکی در محله‌ی خواجهگان، حوالی کوچه‌ی خواجهگان، که محل زندگی من تا پنج سالگی آنجا بود. همان‌جایی که خانه‌مان اتاقی از خانه‌ی

در شهر می‌گشتیم. وقتی اطراف فلکه‌ی ماندگار هستیم، معمولاً می‌گویم از زیر مدرسه برویم که الان فقط خیابانی عبوری است که یک طرفش صخره‌ها و کنده‌کاری‌های محدودی پایین آبشار تقرچه است که شام غریبان، مردم جمع می‌شوند و آنجا شمع روشن می‌کنند و طرف دیگرش در ارتفاعی پایین‌تر از سطح خیابان، خانه‌های قدیمی و بعضاً متروکه و مخروبه وجود دارد که جوی آب از کوچه‌هایش می‌گذرد و درخت‌های پراکنده‌ای در حیاط خانه‌ها یا کوچه و مخروبه‌ها استوارند و در همین طرف، چشمه و مسجد تاریخی خانعلی به قوت خود باقی هستند. اما در گذشته در همین خیابان، مکتب‌خانه‌ی بزرگی بوده است و این محدوده برای مردم، مقدس می‌باشد؛ به همین علت امروزه هم چنان به آنجا مدرسه می‌گویم. خانعلی و صخره‌های زیر



زهرآ ظهیری  
دانشجوی کارشناسی شهرسازی  
دانشگاه هنر اصفهان



## ۱. داداش چند؟؟

زمین و آسمان به یک اندازه ناپدید شده‌اند. این نوع از ناپایداری بواسطه اقتصادی سازی تمام فضاهای زندگی ما اتفاق می‌افتد. در واقع امروز تمام عرصه‌های زندگی ما به معادله‌ی صریح و بی‌تعارف داداش چند؟ فروکاسته شده است. اگر نگاهی به دوروبرمان بیندازیم، البته اگر موفق به دیدن شویم! جرتقیل‌های شهر این مسئله را به ما یادآوری می‌کنند. در وضعیتی هستیم که چشم، چشم را نمی‌بیند. در این شهر هرکجا که قدم بزنیم، جرتقیل‌های سنگینی را می‌بینیم که این طرف و آن طرف خیابان‌ها به آسمان‌ها رفته‌اند. در این وضعیت آدم مدام با خودش فکر می‌کند که آیا بین آدم‌ها زندگی می‌کند یا بین یک‌سری ساختمان و ماشین؟

## ۲. قطع فرآیند جهانی شدن شهر

شهر دیگر غیرقابل تحمل شده است. ترافیک، آلودگی هوا، ازدحام جمعیت، سبز شدن روزانه برج‌های بدقواره در گوشه‌گوشه آن نمادهایی است که این روزها زندگی در شهر را غیرقابل تحمل کرده است. عوامل زیادی در بروز این وضعیت دخیل هستند که فروش تراکم نیز در میان آن‌ها به چشم می‌خورد. به راستی این پدیده از کجا شکل گرفت و دارای چه اثرات اقتصادی و اجتماعی است؟

به دنبال قطع کمک‌های دولتی به شهرداری در اداره شهر، سبک جدید مدیریت شهری مبنی بر "خودگردانی" یا "خودکفایی" شهرداری‌ها، منجر به ابداع شیوه درآمدزایی جدید در شهرداری تهران به نام فروش تراکم شد که به مرور زمان در تمامی شهرهای کشور گسترش پیدا کرد و این‌گونه شد که تلاش برای کسب ارزش اضافی از طریق تولید

ساختمان آغاز شد. این پدیده خودگردانی شهرداری‌ها که در زمان آقای کرباسچی منجر به تراکم فروشی شد، فرصتی را برای هر مالک ایجاد می‌کرد که خانه یک یا دو طبقه خود را با پرداخت سهم شهرداری (عوارض، تغییر کاربری و تراکم) به چندین طبقه تبدیل کند و سود هنگفتی را نصیب خود کند. به این ترتیب تمامی سرمایه‌ها به دنبال کسب رانت برآمدند و هیچ‌گونه ارزشی که به وسیله آن رشد و توسعه اقتصادی حاصل شود تولید نشد. در صورتی که توسعه کشور مبتنی بر انباشت مداوم سرمایه مولد است. طبق بررسی کارشناسان اقتصادی در چند دهه گذشته، فروش تراکم ابزار اصلی ایجاد ارزش مبادله و توزیع رانت شده است. وقتی در شهری فروش تراکم وجود دارد تمامی سرمایه‌گذاران حتی سرمایه‌گذاران خرد هم به کوچک‌ترین زمین‌ها روی می‌آورند و به این ترتیب تمامی فضاهای مناسب شهر برای فعالیت‌پذیری در سطح مدرن از بین می‌رود. به عبارت دیگر، فروش تراکم یعنی قطع فرآیند جهانی شدن یک شهر؛ یعنی سکونت جمعیت بیشتر بدون تأمین امکانات بیشتر.

نتیجه تمامی این اقدامات مساوی با از بین رفتن فضاهای زیستی شهر، ازدحام و آلودگی بیشتر و نهایتاً، حاکم شدن فضا بر انسان است.

همان‌گونه که در تهران امروز شاهد آن هستیم؛ بالارفتن برج‌های مسکونی و تجاری در گوشه‌گوشه شهر بدون انجام مطالعات کارشناسی برای تشخیص موقعیت مناسب احداث ساختمان‌های بلندمرتبه، سبب شده تا کریدور هوایی شهر در غرب تهران بسته شود و مانع از جابجایی باد در شهر شود.

## ۳. پلاس کو؟؟

فارغ از بحث ارتفاع شهری و آلودگی هوا، تبعات دیگری که می‌بینیم افزایش قیمت زمین است. بخاطر اینکه همه نگاه سودآوری و کاسب‌کاری به شهر دارند. اگر شهرداری بخواهد فضای عمومی بسازد، پارک بسازد، برایش صرفه اقتصادی ندارد. اگر مثلاً ده سال پیش می‌توانست در یک محله ده پارک بسازد امروزه با توجه به افزایش قیمت زمین، پول همه آن ده پارک را باید روی هم بگذارد بلکه بتواند پول ساخت یک پارک را تأمین کند. در گذر زمان هم این وضعیت بدتر می‌شود. در مورد همین موضوع پلاسکو توقع مردم این است که آن جا بنای یادبودی ساخته شود ولی جوابی که شنیده می‌شود این است که آن مکان به لحاظ اقتصادی ارزش دارد و اصلاً درست نیست این‌طور هدر برود.

## ۴. طلا را دادند، مس را گرفتند

شهرداری درآمد پایدار ندارد، ردیف درآمدی دارد، اما درآمدی ندارد، شهر هزینه دارد. باید هزینه شهر را تأمین کرد. فروش دارایی‌های شهرداری که معروف است به شهرفروشی، راه‌حلی است که شهرداران از زمان کرباسچی تا قالیباف به طور جد دنبال کرده‌اند. شهرداری‌ها تنها به فروش زمین‌ها بسنده نکردند و آسمان را نیز به حراج گذاشتند. هرکس که پول بیشتری بدهد شهر مال اوست. اگر در یک زمین مرکز تجاری بزرگ و مرتفعی ساخته شود شهرداری پول بیشتری به جیب می‌زند و در مقابل یک آپارتمان، مسکونی یا یک خانه دوطبقه عایدی ندارد پس سازنده برج و مرکز تجاری در این رقابت همیشه برنده است. فروش زمین افزایش قیمت را به همراه داشته است. در

حال حاضر تهران با همه کمبودهایش در قیمت با لندن در رقابتی تنگاتنگ است!!!!

### ۵. ساختمان بکاریم!

سازمان‌های خصوصی به دنبال سود و منفعت شخصی هستند. سازمان‌های عمومی به دنبال نفع عمومی. دست‌کم روی کاغذ این‌طور است. برای بخش خصوصی ساخت اتوبان و مترو و مدرسه و کتابخانه و... سودی ندارد. بازگشت سرمایه‌ای هم ندارد. بخش عمومی با ورود به عرصه، این خلأ را جبران می‌کند. سازمان عمومی بزرگراه می‌سازد، مسجد و مرکز فرهنگی می‌سازد، در شهر فرقی بین بخش خصوصی و عمومی نیست. اگر می‌خواهید در یک منطقه چیزی بسازید باید زمین را بخرید، باید هزینه پردازید. شهرداری برای ساخت اتوبان و بزرگراه و مراکز فرهنگی و فضای سبز باید به اندازه یک برج‌ساز و شهرساز پول بدهد. با افزایش قیمت زمین شهرداری توان هزینه‌های ساخت مراکز عمومی را از دست می‌دهد و مجبور می‌شود با فروش بیشتر زمین و آسمان این توان را دوباره به دست بیاورد. زمین و باغ‌ها و درختان را می‌دهد تا بجای آن ساختمان بکارند. جمعیت شهر افزایش می‌یابد و امکانات و منابع موجود مدام کم و کم‌تر می‌شود و بین تعداد بیشتری از شهرنشینان تقسیم می‌شود. این چرخه پوچ تا ورشکستگی و نابودی شهر ادامه می‌یابد.



### ۶. ویتترین

شهرها ویتترین پیشرفت هرکشوری هستند و در عین حال باید به صورت انسان‌مدار توسعه یابند و شرایط زندگی همراه با آرامش به دور از ترافیک توأم با فضای سبز و اوقات فراغت را به همراه داشته باشند و به طور کلی شهرها باید به گونه‌ای باشند که در آن انسان در آرامش به اشتغال و زندگی بپردازد.

تراکم‌فروشی کم‌ترین جایی در قوانین شهرسازی دارد و تخلف و جرم محسوب می‌شود و درآمد آن نامشروع است. امروزه شاهد پیامدهای شوم آن از طریق آلودگی‌های بی‌سابقه هوا و ترافیک‌های سنگین در شهرهای مان هستیم. شهرهای ما که مهد هنر و تمدن بودند، امروز به صحنه‌های نگران‌کننده‌ای تبدیل شده‌اند.

### ۷. طبقه همکف

شهر، باغ‌ها و فضاهای سبز را از دست می‌دهد تا مرکز خرید داشته باشد. مرکز خرید نماد

مدرنیته است. این روزها مراکز تجاری تبدیل به شهرهای عمودی شده‌اند. در یک طبقه فروشگاه مواد غذایی، در طبقه‌ای دیگر پوشاک و لباس و در طبقه‌ای دیگر وسایل الکترونیک عرضه می‌شود. در طبقاتی دیگر سینما و کتاب‌فروشی قرار دارد. رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها هم که در هر طبقه خودی نشان می‌دهند. اگر قبل‌تر در خیابان نوازنده‌ها یا نمایش‌های خیابانی را می‌دیدیم، حالا همه در این شهرهای عمودی هستند. اگر تا قبل برای تفریح به پارک و شهرسازی می‌رفتیم، حالا به شهرسازی که در طبقه همکف قرار دارد رجوع می‌کنیم. مرکز تجاری، امروز جایی برای سرگرمی است. تفریح با خرج کردن و پول‌پرداختن گره خورده است. با برپایی این شهرهای عمودی قشرهای کم‌درآمد و ضعیف از عرصه اجتماع طرد شده و به مرور حذف می‌شوند. شهر و تمام آنچه در شهر هست می‌گوید شما دیگر در اینجا جایی ندارید. فرزندان که کودکی و نوجوانی‌شان را در کافی‌شاپ‌ها و مراکز تجاری و زیرسقف گذرانده‌اند و تفریح کردن برای‌شان با خرید گره خورده، در آینده چطور می‌خواهند چیزی خلق کنند و مولد باشند؟ وقتی مصرف‌گرایی و مصرف، تا بُن روح آنها نفوذ کرده چطور به خود زحمت می‌دهند چیزی بسازند وقتی می‌توانند منتظر بمانند دیگری تولید کند و آنها آن را بخرند؟؟؟

### ۸. دولت یازدهم

بررسی اثرات فروش تراکم بر شهر و زندگی شهروندان سبب شد تا با روی کار آمدن دولت یازدهم سبک و سیاق فروش تراکم دچار تغییرات کوچکی شود. در اولین گام، شورای عالی شهرسازی در

پاسخ به دغدغه مقام معظم رهبری درخصوص صیانت از باغات، مصوبه معروف ۸ بندی را در مواردی لغو و در موارد دیگر اصلاح کرد. گام دوم، تدوین لایحه درآمدهای پایدار شهری بود. در این لایحه پیشنهادهایی برای افزایش سهم درآمدهای پایدار شهری جهت توقف تراکم‌فروشی شده است. براساس این لایحه به مدیریت شهری اجازه داده شده تا از شهروندان متناسب با فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی آنها عوارضی را به عنوان درآمد پایدار دریافت کنند. به عنوان مثال میان عوارض دریافتی از شهروندی که زباله بیشتری تولید می‌کند یا آن‌که از امکانات رفاهی بیشتری از شهر استفاده می‌کند با آن کسی که هزینه کم‌تری را به شهر تحمیل می‌کند، تفاوت وجود دارد. از مهم‌ترین نکات این لایحه می‌توان به افزایش یک درصدی سهم شهرداری‌ها از عوارض مالیات بر خدمات، ایجاد پایه عوارض برای نقل و انتقال املاک معادل ۵۰ درصد از سهم دولت، دو برابر شدن نرخ عوارض نوسازی در ماده ۵، حفظ اختیارات شوراها و شورای اسلامی شهر و روستا نام برد. همچنین مالیات بر خانه‌های خالی به عنوان پیشنهاد اعلام شده است.

شهر نشینی

شهرنشینی

و فرسودگی

تسنیم مهدوی

دانشجوی کارشناسی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

های اجتماعی و جرم، روابط قومی عشیره‌ای و... را مورد بررسی قرار دهیم.

با مروری بر موارد بالا درمی‌یابیم که راهکار ارائه شده برای جبران کمبود مسکن مهاجران وارد شده به شهرها، اگر با برنامه‌ریزی مناسب انجام نپذیرد؛ خود عاملی است بر ایجاد فرسودگی در شهرها، آلودگی ناشینی و سکونت در حاشیه شهرها.

تأمین نیازهای خدماتی و زیرساختی مهاجران، نبود بودجه کافی برای بهبود سکونت‌گاه‌های نابهنجار قابل‌ترمیم و بسیاری از موارد دیگر که ورود مهاجران و سکونتشان در مسکن نابهنجار را به دنبال دارد، از جمله مسائلی است که سبب ایجاد فرسودگی در شهرهای امروز شده است.

#### منابع

لازم به ذکر است این جستار با مینا قراردادن مجموعه ده جستار دکتر پیران در مورد شهرنشینی شتابان و ناهمگون، مسکن نابهنجار؛ زمینه ایجاد و شکل‌گیری بافت‌های فرسوده یا ناکارآمد نوشته شده است.



عکس از : محمد اسدی

هر کشور از تعداد زیادی شهر و روستا تشکیل شده که هر یک جمعیت زیادی را در خود جای داده است. در سال ۱۹۷۰، ۳۷ درصد از جمعیت جهان، ساکن شهرها و ۶۳ درصد آنها ساکن روستاها بودند. در سال ۲۰۰۷ برای اولین بار جمعیت شهرها نسبت به روستاها افزایش یافت و پیش بینی می‌شود که توزیع این جمعیت در سال ۲۰۵۰ تغییر چشم‌گیری داشته باشد که درست برعکس وضعیت سال ۱۹۷۰ است.

افزایش جمعیت شهرنشینان (شهروندان) بر اهمیت نقش شهر و تأثیری که بر کشور و حتی جهان پیرامون خود می‌گذارد افزوده است. با گذر زمان، جمعیت ساکن در شهرها و تعداد شهرها بیش از پیش افزایش خواهد یافت و نیاز به یک برنامه‌ریزی جامع و کامل در جهت توسعه و علمی‌الخصوص بهبود وضع معیشتی مردم دارد.

با نگاهی گذرا و سریع بر سیر شکل‌گیری و گسترش شهرها درمی‌یابیم که تعداد بسیار زیادی از جمعیت روستاها، عملاً در شهرها تخلیه شده‌اند و این موضوع بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

با افزایش قدرت نظام سرمایه‌داری مستغلات که سبب شکل‌گیری مسکن نابهنجار در سطح شهرهای امروز شده است؛ زمین و مسکن عملاً به کالایی تبدیل شده که با توجه به افزایش روزافزون رقابت بر سر مالکیت، روز به روز بر قیمت آن‌ها افزوده می‌شود و این مهم، زمین و مسکن را به کالایی جهت انباشت سرمایه بدل ساخته است. به همین سبب عده‌ای از مهاجران وارد شده به شهر، هم‌چنین برخی از مالکان سابق زمین و مسکن، یا بی‌سرنه می‌مانند و یا در سرنه نامناسب شب و روز می‌گذرانند؛ در نتیجه، این موضوع کمبود مسکن را به امری همیشگی بدل می‌سازد. البته تنها راهکار موجود برای جبران کمبود مسکن؛ رشد عمودی مکان (آپارتمان سازی) است که در دراز مدت قادر است با برنامه‌ریزی مناسب، این بحران را تا حدودی برطرف سازد.

ازدواج جوانان و مهاجرت آنان به شهر، کمبود مسکن و زمین را حادتر کرده و بیتوته در مسکن نابهنجار را سبب شده است. رقابت برای جا و مکان، خصوصاً در پایتخت‌ها و مراکز مهم سیاسی، بر قیمت زمین افزوده و توانایی مردم را برای سکونت در آن‌ها کاهش داده است. تراکم و انبوهی بسیار، نبود زمین بازی، نبود نور کافی، هوای کم، فقدان تسهیلات و تأسیسات، نه تنها برای افراد فقیر و قشر کارگر؛ بلکه برای اکثر جمعیت ساکن در شهر، به خصیصه‌ای برای شهر بدل شده است.

محلات فقیرنشین بعضاً به ایستگاه‌های مهاجرتی برای سکونت موقت گروه‌های خارج از قانون و تحت تعقیب تبدیل شده است؛ اما افراد کم درآمد نیز به ناچار در آن سکونت می‌گزینند. با این حال نمی‌توان با قطعیت، سکونت مردم در مسکن نابهنجار را به وضع درآمدی آن‌ها نسبت داد و گفت که آنها در شرایط بدی سکونت دارند. باید پاسخ این سوال را بیابیم که آیا سکونت در روستا دشوارتر از شهر بوده است؟

برای پاسخ به این سوال باید موارد مختلفی از جمله فقر و معضل مسکن، نوع مشاغل، آسیب

## تبیین مجموعه اقدامات دولت و شهرداری‌ها در ارتباط با فرسوده‌سازی کالبدی و اجتماعی کشور

احیا و نوسازی بافت‌های فرسوده شهری، یکی از مهم‌ترین چالش‌ها و دغدغه‌های مدیریت شهری و دولت است که هرکدام در راستای وظایف و حد و حدود قانونی خود مداخلاتی در این بافت‌ها انجام داده و می‌دهند.

به عنوان مثال: تصویب سند بازآفرینی شهری توسط هیئت دولت.

در احیا و نوسازی این بافت‌ها دورویکرد وجود دارد: یکی مداخله مستقیم و نوع دیگر نقش حمایتی و پشتیبانی این دو نهاد در مواجهه با این بافت‌ها. در کشور ما عمدتاً مداخلات مستقیم، که بیشتر رویکرد غالب در کشورهای جهان سوم است، به صورت استحصال زمین برای عرضه مسکن توسط دولت و یا با همکاری بخش خصوصی و در برخی موارد، طراحی و برنامه‌ریزی‌های تخصص محور و شعارهایی مانند ترمیم بافت‌های ناکارآمد انجام شد.

این رویکرد به دلایلی با شکست مواجهه شد؛ یکی از دلایل عمده این شکست، عدم بازگشت ساکنین به بافت ترمیم‌شده بود که باعث تضییع منابع و هدررفت هزینه‌های صورت‌گرفته شد و از دلایل دیگر شکست این رویکرد را می‌توان طراحی و برنامه‌ریزی تکنوکراتیک و فن‌سالارانه در این بافت‌ها و به نوعی رویکرد بالا به پایین، عدم مشارکت مردم به دلیل این که در این بافت‌ها حضور نداشتند و یا عدم نظرخواهی از آنان، نگاه صرفاً کالبدی به بافت فرسوده، عدم شناخت واقعیت‌های وضع موجود بافت و بی‌توجهی به ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و در نظر نگرفتن نیازهای ساکنان به شمار آورد.

در رویکرد دیگر که بیشتر در کشورهای در حال توسعه به کارگرفته می‌شود، دولت و شهرداری به جای مداخله مستقیم در بافت، نقش حمایتی و پشتیبانی خود را تقویت می‌کنند، یعنی دولت و نهادهای عمومی منحصراً در حوزه قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری، تسهیل‌گری و ارائه بسته‌های تشویقی و نیز نظارت و کنترل در مقیاس کلان و ملی وارد می‌شوند. در این رویکرد، دولت می‌تواند در توسعه خدمات مورد نیاز ساکنین اعم از واگذاری رایگان و ارزان شبکه انشعابات مختلف و احداث پروژه‌های محرک توسعه و یا در ایجاد زیرساخت‌های شهری مانند کانال‌های تأسیسات شهری، شبکه معابر و ارائه سایر بسته‌های حمایتی و تشویقی از جمله پرداخت وام‌های بلندمدت و کم‌بهره و نیز ارائه خدمات فنی و مهندسی و ارتقا دانش عمومی و نهادینه‌سازی این رویکرد و شیوه در سطح جامعه اقدام کند.

شهرداری‌ها در کنار دولت اقداماتی مانند ارائه بسته‌های تشویقی، ایجاد نهادهای تسهیل‌گر؛ مانند دفاتر نوسازی و بهسازی و حذف روندهای اداری غیرضروری از فرآیند صدور مجوزها و پروانه‌ها و تسریع تصمیم‌گیری و تغییر مدیریت عملیاتی کردن طرح نوسازی و بهسازی بافت‌ها را با محوریت مردم و بخش خصوصی به عهده می‌گیرند.

مهم‌ترین مزیت رویکرد تشویقی و حمایتی دولت و شهرداری‌ها، وارد کردن مردم به پروسه احیا و نوسازی بافت‌های فرسوده است، که خود پوشش‌دهنده بسیاری از عوامل و دلایل شکست رویکرد مداخله مستقیم، می‌باشد.



عقیل جمشیدی  
دانشجوی کارشناسی ارشد طراحی  
شهری دانشگاه تربیت مدرس



## تأثیر توسعه و شهرنشینی شتابان بر فرسودگی

توسعه‌ی شهرنشینی که ناشی از افزایش جمعیت شهر، مهاجرت‌ها با اهداف گوناگون؛ مانند بهبود وضعیت شغلی، بهبود وضع زندگی و کیفیت آن است، از طرفی باعث ایجاد فشار به زمین، زیرساخت‌های شهری و جوامع موجود و از طرف دیگر، توسعه و هجوم به سمت حومه‌ها و در نهایت فرسودگی و بی‌توجهی به بافت درونی شهر می‌شود. به عبارت دیگر، جریان‌های شتابان توسعه منجر به توسعه شتابان می‌شوند و جریان‌های درونی، توسعه درون‌زا و جریان‌های بیرونی، توسعه برون‌زا را به وجود می‌آورند. توسعه و مانایی فرسودگی زمانی به اوج می‌رسد که افراد ثروتمند و متمکن، از بافت درونی شهر و برای زیست بهتر و مجلل‌تر و محیطی آرام‌تر، به حاشیه شهر مهاجرت کرده و مهاجرانی با فرهنگ‌های متفاوت و غالباً محیطی کوچک و روستایی با توان مالی پایین، جایگزین آن‌ها در بافت درونی شهر می‌شوند.

در این خصوص نظریه‌پردازانی همچون «ارنست برگس» نیز در خصوص کاهش قیمت زمین و مسکن در اثر فاصله‌گرفتن از مرکز شهر و هم‌چنین «همر هویت» در خصوص عامل اجاره‌بها در مورد مکان‌گزینی سکونتگاه‌ها و تأثیر مداخله سودگران و زمین‌خواران سخن به میان می‌آورند که نتیجه آن، توسعه به سمت بیرون شهر بدون توجه به مناطق درون شهری می‌باشد.

پیامدهای منفی چنین توسعه‌ای، افزایش بیکاری، تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و محرومیت‌های اجتماعی، فرسودگی بناها، رکود و تخریب بافت‌های قدیمی و افت و تنزل منزلت و جایگاه آن و تبعات زیست‌محیطی ناهنجار است.

راهکارهایی برای این معضل توسط تعدادی از اندیشمندان ارائه شده است که به عنوان مثال «محسن حبیبی» تئوری رشد شهر از درون را ارائه می‌دهد و بر این باور است که رشد از درون شهر باعث شکل‌گیری هویت و مفهومی نو به بافت منزوی می‌شود.

رویکرد توسعه درون‌زا یا توسعه میان‌افزا، باعث احیای اراضی قهوه‌ای شهری، اختلاط کاربری‌ها برای رفع نیازهای متنوع عموم، کاهش اتلاف سرمایه، انرژی و زمان و در نهایت اصالت‌بخشی به بافت‌های ناکارآمد و رهاشده‌ی شهر می‌شود.

## افسردگی و فرسودگی

شهر به عنوان بستر زندگی بشر نقشی حیاتی در ایجاد احساس رضایت در وی داشته و در واقع شکل‌دهنده سبک زندگی و تعیین‌کننده کیفیت زندگی انسان می‌باشد. از طرفی رشد شهرنشینی و نارسایی‌های اقتصادی - اجتماعی که ناشی از انقلاب صنعتی است و به دنبال آن، انقلاب شهری در این قرن، زمینه‌ساز پراکندگی بدون برنامه شهرها به صورت افقی شده است. این رشد بی‌رویه، مشکلاتی اعم از نابه‌سامانی‌های کالبدی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی مانند: بارگذاری غیراصولی زمین، کمبود تسهیلات و امکانات شهری، و کاهش کیفیت زندگی و

رضایت ساکنین، مشکلات ناشی از تعارضات فرهنگی مهاجرین و از بین رفتن منابع طبیعی در روند گسترش شهر را به دنبال داشته که موجب فرسوده‌شدن و از بین رفتن جایگاه و شأن بافت‌های قدیم و درونی شهر در اذهان عمومی شد و در برخی موارد مداخلات بدون برنامه و نادرست نه تنها راهگشا نبود بلکه تشدیدکننده روند فرسودگی بافت درون شهر نیز شد. از طرف دیگر عناصر، اجزا و فضاهای بافت‌های شهری در گذر زمان دچار فرسایش و فرسودگی می‌شوند که در نهایت باعث ایجاد تأثیراتی بر زندگی و کیفیت زندگی در آن بافت می‌شود. این تغییرات شامل سکونت، اشتغال، بهداشت و... و حتی جابه‌جایی به بافت و نقاط دیگر می‌شود و در کاهش تسهیلات رفاهی و رضایتمندی مسکونی در بافت تأثیر به‌سزایی دارد و آسیب‌های اجتماعی، فردی و روانی را به دنبال دارد.

فرسودگی بافت، مشکلاتی که شامل ناکارآمدی کالبدی و فعالیت‌ی، ناهنجاری‌های اجتماعی، رشد نامنی و کمبود ایمنی در مقابل سوانح، چندگانگی‌های فرهنگی، عدم سرزندگی در فضاها و آلودگی‌های بصری هستند را برای ساکنین به همراه دارد که این موارد موجب انزوای و گوشه‌گیری فرد و در نهایت افسردگی و بحران‌های روحی در وی می‌شود.

کیفیت زندگی مفهومی کلی و ارتباطی پیچیده با سلامت جسمانی، وضعیت روانی، میزان آزادی، روابط اجتماعی و باورهای شخصی افراد و نیز عوامل محیطی دارد و به عبارتی معیاری برای رضایتمندی یا عدم رضایتمندی افراد و گروه‌ها، از ابعاد مختلف زندگی است. هر گونه اقدامی برای بهبود کیفیت زندگی فردی و جمعی و ایجاد نشاط و سرزندگی در بافت، نیازمند شناخت دقیق ابعاد مختلف کالبدی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، زیست‌محیطی، بصری و حتی ادراکی در بستر موردنظر و همچنین وارد کردن متخصصان علوم رفتاری و اقتصاددانان به این فرآیند برای ارائه نظراتی هوشمندانه‌تر است تا راه‌حلی مطلوب و کارآمد حاصل شود.

سیاست های توسعه زمین و مسکن در ایران و ارتباط آن با بافت های فرسوده و ناکارآمد

در ایران از دهه ۳۰ به بعد به علت روند چرخش اقتصاد در جهت گسترش صنایع مونتاژ و سیاست های تمرکزگرایی (که باعث هجوم روستاییان به شهرها شد)، مسائل و مشکلات جدی ای از جمله گسترش زاغه ها در درون و حاشیه شهرها، افزایش تراکم، کمبود کمی و کیفی واحدهای مسکونی به وجود آمد؛ از این رو در برنامه ی سوم توسعه (۴۶-۱۳۴۲) به مسأله مسکن به طور ویژه پرداخته شد.

مشکلات مسکن را نمی توان جدا از دیگر ناهنجاری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی ارزیابی کرد (چایلند، ۱۳۷۹) و از طرفی نیز این مشکل در کشورهای در حال توسعه و به خصوص در ایران به دلیل رشد سریع جمعیت و شهرنشینی، مهاجرت داخلی و مهم تر از همه نبود خط مشی، سیاست گذاری، اصول، قواعد و برنامه های مناسب در خصوص زمین و مسکن شهری، به صورت حاد و بحرانی درآمده است (دلایور محمدی، ۱۳۷۹).

لازم به ذکر است که بافت های فرسوده قابلیت بسیار زیادی برای تأمین مسکن مورد نیاز شهرها در چارچوب توسعه درونی دارند و از آنجایی که سیاست های توسعه و تأمین مسکن و برنامه های مداخله در بافت های فرسوده دارای اهداف یکسانی می باشند، می بایست طرح های ساماندهی بافت فرسوده و برنامه های تأمین مسکن، به صورت یکپارچه مدیریت شوند، اما متأسفانه طی سالیان اخیر در اکثر مواقع به ظرفیت بافت های فرسوده در این امر توجهی نشده است و برنامه های توسعه مسکن و طرح های بافت فرسوده به صورت منفک از هم عمل کرده اند و باعث هدر رفت منابع شده اند.

# توجه ویژه

# به مسکن!!!

عباسعلی دشتی

دانشجوی کارشناسی شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان

در این رویکرد که توسعه بیشتر به بیرون از محدوده‌های شهری تمایل داشت، به توسعه‌ی درونی از طریق استفاده از ظرفیت‌های بافت‌های فرسوده و ناکارآمد توجهی نشد و در نتیجه، توسعه درونی در ناسازگاری نسبی با سیاست‌های توسعه شهرهای جدید قرار گرفت و مشکلات محدوده‌های فرسوده و ناکارآمد در این مقطع به طور چشم‌گیری رشد کرد.

#### - سیاست راهبردی مسکن حمایتی و اجتماعی:

در دهه ۷۰ برای رفع مشکلات ناشی از نادیده‌گرفته شدن اقشار متوسط و کم درآمد در بخش مسکن، طرح مسکن حمایتی و اجتماعی<sup>۱</sup> در دستور کار دولت قرار گرفت.

سیاست‌های مسکن اجتماعی<sup>۲</sup> از شروع برنامه دوم توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۷۷-۱۳۷۳) آغاز شد و در طول این برنامه احداث ۲۵۰۰۰۰ هزار واحد مسکونی پیش‌بینی شد. اما نکته قابل توجه اینکه، میزان تحقق مسکن اجتماعی در این دوره کمتر از ۲۰ درصد گزارش شده است که در همین میان تنها کمتر از ۵ درصد مسکن مزبور در بافت‌های فرسوده شهری راهبردی و هدایت شدند و بیشتر از ۹۰ درصد از ظرفیت محقق شده طرح مزبور در اراضی دولتی بایر در لایه پیرامونی شهرهای بزرگ عملیاتی شد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۸۴).

#### - سیاست راهبردی مسکن مشارکتی:

الگوی مشارکتی مسکن که از نیمه دوم دهه‌ی ۷۰ تا اواسط دهه‌ی ۸۰ الگویی غالب در نظام تولید مسکن به‌شمار می‌رفت را می‌توان رهیافتی نو در فرآیند جذب سرمایه در بخش مسکن به‌شمار آورد که با مشارکت مردم و بخش‌های تعاونی و خصوصی راهبردی می‌شود. در این طرح دولت زمین‌های مناسب برای ساخت الگوهای جمعی مسکن و انبوه‌سازی را به سازندگان مشارکتی اختصاص داده و با آن‌ها در امر ساخت و ساز مشارکت می‌کند. آورده‌ی دولت در این مشارکت، زمین و آورده‌ی سازنده، سرمایه و مدیریت ساخت است که تسهیلات دولتی در این موارد به جانب عرضه و حمایت از سرمایه‌گذار اعطا می‌شد که در زمان اتمام پروژه به متقاضیان انتقال می‌یافت (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸).

متأسفانه در این طرح نیز کمتر از ظرفیت‌های توسعه‌ی درونی به نفع طرح‌های نوسازی و بهسازی بافت‌های فرسوده‌ی درون شهری استفاده شد و تمایل سرمایه‌گذاران بخش مسکن بیشتر بر پایه استقرار مجتمع‌های مسکونی با تراکم بالا در قطعات زمین بزرگ بود.

#### - سیاست راهبردی مسکن مهر یا اجاره‌ی ۹۹ ساله:

سیاست‌های این طرح بر تولید انبوه مسکن، عرضه‌ی مسکن مطابق الگوی مصرف (کوچک‌سازی) و ارزان‌قیمت بودن و توانمندسازی اجتماعی و مالی خانوارها در قالب حمایت از بخش خصوصی و تعاونی شکل گرفت.

بر پایه‌ی آمار رسمی منتشر شده‌ی وزارت راه و شهرسازی، ۲۰ درصد توان تولید مسکن در محدوده‌ی بافت‌های فرسوده با طرح‌های مصوب شهری بهره‌برداری شده‌اند که در مقایسه با دوره‌های قبل از اجرایی شدن سیاست مزبور در حدود ۴ برابر رشد را نشان می‌دهد (بیضایی، ۱۳۸۹).

از جمله اشتباهاتی که در سیاست مسکن مهر وجود داشت عبارتند از:

در طی سالیان اخیر، مدیریت شهری اقدامات مختلفی مانند طرح‌های روانبخشی، بهسازی، بازسازی و توانمندسازی و... را در بافت‌های فرسوده به انجام رسانیده است. این در حالی است که نظام برنامه‌ریزی نیز برای پاسخگویی به نیاز مسکن خانوارها، در قالب برنامه‌ریزی‌های بخشی، سیاست‌های متفاوتی از قبیل واگذاری زمین شهری، عرضه‌ی زمین آماده‌سازی شده، توسعه‌های متصل و منفصل، شهرهای جدید، مسکن حمایتی و استیجاری، انبوه‌سازی مسکن یا مسکن مهر ۹۹ ساله را در محدوده‌ی شهرها اتخاذ کرده و به اجرا گذاشته است (توفیق، ۱۳۷۶).

حال به اختصار به شرح سیاست‌های بخش مسکن طی سه دهه گذشته می‌پردازیم تا تأثیرات آن را بر پهنه‌های شهری و همچنین بافت‌های فرسوده، بیش از پیش احساس کنیم:

#### - سیاست راهبردی واگذاری زمین شهری:

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تأمین مسکن متناسب با نیاز اقشار مختلف جامعه، یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های دولت بوده است و در این راستا اقداماتی از قبیل واگذاری وسیع اراضی شهری و سازوکارهای حمایتی به منظور تأمین مصالح ساختمانی با نرخ دولتی را در دستور کار خود قرار داد که شاید بتوان آن را یکی از بحث برانگیزترین اقدامات دولت در بخش زمین و مسکن طی سه دهه‌ی گذشته به حساب آورد. این امر باعث پایین آمدن قیمت زمین پیرامون شهرها در دهه نخست پیروزی انقلاب اسلامی شد و رشد و گسترش بافت شهرها به بیرون، بی‌توجهی به مراکز هسته‌های اصلی به عنوان ظرفیت‌های موجود و بالقوه و استفاده‌های غیر اقتصادی از زمین‌های شهری را در سراسر کشور سرعت بخشید (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۷۲).

#### - سیاست راهبردی عرضه‌ی زمین آماده‌سازی شده:

از آنجایی که سیاست‌های حمایتی دهه اول انقلاب اسلامی بیشتر معطوف به واگذاری زمین به قیمتی پایین‌تر از قیمت بازار بود و در بسیاری موارد با واگذاری وسیع اراضی شهری بدون در نظر گرفتن نرخ‌های ترجیحی و سازوکارهای بازگشت ارزش افزوده به انجام می‌رسیدند، در عمل مخالف با عدالت اجتماعی و منافع عمومی در بلندمدت بود. به همین دلیل در اواسط دهه نخست انقلاب اسلامی طرح‌های آماده‌سازی به‌منظور تنظیم بازار مسکن طرح‌ریزی شدند. البته این طرح‌ها به جای پاسخگویی به تقاضای مؤثر مسکن، به تقاضای غیر مؤثر آن جواب دادند و تولید در بخش مسکن را به جای سوق دادن به سمت پهنه‌های نامتعارف و نیازمند نوسازی، با قدرت بیشتری به سمت محدوده‌های مطلوب و دارای منزلت در نقاط خاصی از شهرهای بزرگ و کلان‌شهرها، متوسط و میانی منتقل کرد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷).

#### - سیاست راهبردی شهرهای جدید:

در دهه ۶۰، ایجاد شهرهای جدید با هدف هدایت سرریز جمعیت، تعدیل قیمت مسکن و جلوگیری از افزایش روزافزون تورم در قیمت مسکن و کاهش ترافیک زیست محیطی مورد توجه نظام برنامه‌ریزی کشور قرار گرفت (توفیق، ۱۳۷۶).

۱- مسکنی که براساس الگوی مصرف مسکن احداث شده است و دولت به منظور تشویق سازندگان و حمایت از بهره‌برداران، از احداث اینگونه واحدها حمایت (از طریق پرداخت یارانه، عوارض زیربنا و وام ارزان قیمت) می‌کند.

۲- مسکن اجتماعی: به مسکنی گفته می‌شود که عمدتاً برای اهداف اجتماعی احداث می‌شود و براساس حداقل‌های قابل قبول و احیاناً پایین‌تر از معیارهای الگوی مصرف مسکن تولید می‌شود (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۸۴).

۱. یکجا جمع کردن فقرا و پایین آوردن شأن اجتماعی آن‌ها (نکته: این مجتمع‌سازی به نوعی چرخه‌ی فقر را تداوم بخشید).

۲. مکان‌یابی نامناسب در بیرون و حاشیه‌ی شهرها که تهیه خدمات مورد نیاز برای اقشار کم درآمد و فقرا را خیلی سخت می‌کرد.

۳. الگوی اشتباه مرتفع‌سازی.

۴. تراکم بالا و نداشتن سازمان فضایی در مجتمع‌های مسکن مهر که خود باعث به‌وجود آمدن آسیب‌های اجتماعی می‌شود.

۵. مسکن مهر ایران به نوعی ساختمان‌سازی محض به‌جای شهرسازی احداث شده‌اند، که این امر لزوم ارائه‌ی دیگر خدمات و یا کاربری‌های دیگر را الزامی می‌کند (صرافی، ۱۳۹۵).

نکته‌ی قابل توجه این است که فرسودگی تنها شامل خانه‌ها و بافت‌های کهنه، قدیمی و با قدمت بالا نمی‌شود بلکه ممکن است بافت‌ها، مجتمع‌ها و یا مسکن‌های جدیدالاحداثی که فاقد ابعاد کیفی سازهای و فاقد کیفیت‌های زندگی اجتماعی همچون امنیت، ایمنی و راحتی، سرزندگی، دسترسی به کاربری‌های سازگار و... هستند نیز فرسودگی آور باشند و بر ناکارآمدی بافت‌های شهری دامن زنند.

منابع

دلال پورمحمدی، محمدرضا. ۱۳۷۹، ((برنامه‌ریزی مسکن))، انتشارات سمت، تهران.

بیضایی، فرهاد. ۱۳۸۹، ((محورهای پیشنهادی بخش مسکن در برنامه‌ی پنجم توسعه کشور))، مرکز مطالعات تکنولوژی دانشگاه علم و صنعت، گروه سیاست‌گذاری، شماره‌ی ۶

توفیق، فیروز. ۱۳۷۶، ((الگوی پویایی مسکن برای ایران))، سازمان ملی زمین و مسکن، وزارت مسکن و شهرسازی.

سازمان بودجه و برنامه، ۱۳۸۴، ((ارزیابی سیاست‌های توسعه بخش زمین و مسکن در مقاطع برنامه‌های پنج‌ساله))، برنامه‌ی اول تاسوم.

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۷۲، ((قانون اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی اسلامی ایران و پیوست آن))، ۱۳۶۸\_۱۳۷۲.

صرافی، مظفر. ۱۳۹۵ ((مجموعه پاورپوینت‌های مشارکت و توسعه اجتماع محلی))، دانشکده علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷، ((عملکرد ۳۰ساله‌ی بخش مسکن)) دفتر امور زیربنایی.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷، ((عملکرد ۳۰ساله‌ی بخش مسکن)) دفتر امور زیربنایی.

هنر و معماری، جستارهای شهرسازی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره ۴۷

نگار اسلامیه  
دانشجوی کارشناسی  
شهرسازی دانشگاه هنر  
اصفهان

## دیوارهای اندوهگین آجرهای بی لبخند

وقتی به شهرها توجه می‌کنیم می‌توانیم جریان حیات را در آنها ببینیم. نظارت مسئولان و ارگان‌ها و مشارکت مردم همانند سیستم مغز و اعصاب وظیفه هماهنگ کردن اجزای شهر و نظارت بر سایر بخش‌های آن را بر عهده دارد. قلمرو عمومی فعال شهر که دارای هویت بوده و فعالیت‌های مهم و حیاتی شهر در آن جریان دارد و شریان‌های اصلی شهر از آن می‌گذرد که به سایر شریان‌های کوچک و بزرگ دیگر حیات و فعالیت را منتقل می‌کند، درست مانند قلب انسان است که خون را به تمام اندام‌ها می‌رساند و مرکز حیات بدن است. مراکز تجاری، اداری، اقتصادی، اجتماعی و کلاً فعالیتی را شاید بتوان به اندام‌های بدن انسان تشبیه کرد. سیستم‌های شبکه ارتباطی، تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، شبکه‌های آب و فاضلاب و شبکه منابع انرژی، سیستم گردش خون شهر را تشکیل می‌دهند. ساختمان‌های شهر سلول‌های این بدن بزرگ هستند. مهم‌تر از آن مردمان شهر هستند که روح شهر را می‌سازند.

شهر بدون آدم‌هایش نفس نمی‌کشد.

وقتی اینگونه به شهر می‌نگریم، بی‌جا نیست که بیان کنیم شهر هم مانند انسان‌ها بیمار می‌شود.

شهرهای امروز ما مانند مردمانش دچار نوعی رخوت، فرسودگی و حتی افسردگی شده‌اند. اما چگونه شهر افسرده می‌شود؟

افسردگی در انسان می‌تواند به دلیل ویژگی‌های شخصیتی (برخی افراد برای ابتلا به افسردگی مستعدتر هستند)، ژنتیک، وقایع پر استرس (از دست داد عزیزان، جنگ، سوانح طبیعی، بیماری‌های سخت، شکست و ناکامی‌ها و یا حتی استرس‌های مثبت و ناگهانی)، مجهز نبودن فرد به مهارت‌های زندگی و حتی مصرف برخی داروها و مواد مخدر باشد. افسردگی یک بیماری روحی است که می‌تواند به دلایل جسمی هم رخ دهد.

وقتی به شهرهای کشور خودمان نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که دچار افسردگی هستند اما علت افسردگی شهرهای ما چه بوده؟ چه اتفاقی رخ داد که شهرها اندوهگین شدند؟ آیا روح شهر اندوهگین است؟

درست در زمان رضاشاه بود که ایران مدرن شکل گرفت، مردم ایران که در همان سنت‌های خود غرق بودند باید خودشان را با ایران مدرن تطبیق می‌دادند، نه تنها مردم بلکه شهرها نیز در حال تغییر بودند. تغییری که با سرعت پیش می‌رفت و خیلی‌ها را که نمی‌توانستند خود را با شرایط تطبیق دهند جا می‌گذاشت. توسعه برون‌زا که بدون وجود زیرساخت‌های مناسب به شهرهای کشور ما وارد شده بود به همراه سرمایه رو بنایی حاصل از درآمد نفت، آرایش فضایی جامعه را به هم زد. اجرای قانون لغو گرفتن جواز مهاجرت از شهری به شهر دیگر، اجرای اصلاحات ارضی و افزایش قیمت نفت، شوک‌ها و استرس‌های کوچکی بودند که در نتیجه جهانی شدن به شهرها وارد شد. این شوک‌ها نه تنها ساختار شهر را تغییر داد بلکه با تغییر نگرش و دیدگاه مردم شهر، روح آن را هم بیمار کرد. روحی که می‌خواست خود را با تغییرات تطبیق دهد یا از سرعت رشد عقب نماند، ناگزیر شد که به شهرهایی که با این سرعت رشد می‌کردند، مهاجرت کند. مهاجرت به شهر باعث تولید نامتوازن و نامناسب سلول‌ها شد، خانه‌ها با سرعت در حاشیه شهرها شکل می‌گرفتند که هیچ تناسبی با خانه‌های استاندارد نداشتند. تولید نامناسب سلول‌های ناخواسته در شهرها سرطانی بود که هم روح شهر را درگیر کرد و هم جسم آن را!!!!

مثل همیشه صبح از منزل خارج شدم. به خیابان که پا گذاشتم، خودروها با سرعت مسیر خیابان را طی می‌کردند. مردمان شهر در تکاپو بودند، با این حال هیاهوی خیابان‌ها مثل همیشه نبود. در این اندیشه‌ها بودم که صدایی رشته افکارم را پاره کرد:

- چقدر شهر امروز خلوت‌تره مادر. دوباره مدارس رو تعطیل کردن؟

- بله مادر جان.

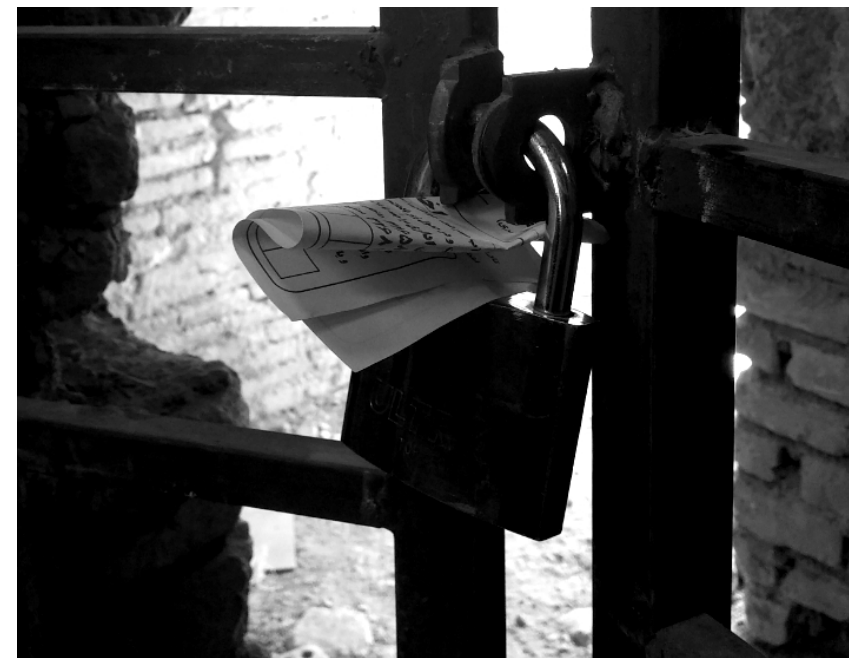
- زمان ما بچه‌ها دعا می‌کردند برف بیاد تا مدارس تعطیل بشه حالا شما گوش به زنگید وقتی آلودگی میشه مدارس رو تعطیل کنند.

- لبخندی زدم و به نشانه تأیید سرم را تکان دادم.

دیگر به ایستگاه رسیده بودم. از اتوبوس که پیاده شدم به هیاهوی همیشگی که در شهر وجود داشت و حیات شهر را ایجاد می‌کرد و به حرف‌های مادر بزرگ فکر می‌کردم، آلودگی هوا یکی از نتایج شوک و استرس وارد شده به شهرها بود. حیات همیشگی در شهر جریان نداشت، تکاپوی مردمان که گویی نمی‌دانند به کجا می‌روند، حرکت اتومبیل‌ها، فعالیت‌ها و رخدادها مانند خونی بود که در خیابان‌های شهر جریان داشت.

به راستی شهر نفس می‌کشد!!!!

نفسی که امروز سخت شده بود. این تنها یکی از بیماری‌هایی بود که شهر امروز به آن مبتلا است.



عکس از: شهرزاد اخوان

نفس های شهر به شماره افتاده بود؛ سرطان که در اثر مهاجرت به جسم شهر تحمیل شد، شهر را افسرده تر کرد، شهر با روح خسته این بار باید علاوه بر شوک جهانی شدن، درد و رنج بیماری را هم تحمل می کرد. سرطان که زاغه ها و حاشیه نشین ها بودند خیلی شدید تر از بیماری های داخل شهر بود. بافت های فرسوده شهر که به دلیل کشیدن معابر و گسست بافت ها و قطع ارتباط مردمان آن به وجود آمده بود، قابل تحمل تر از سرطانی بود که در حاشیه شهرها سلول های بیشتری می ساخت. ولی این ها همه اولین شوک بزرگ به شهرهای ما بود و شاید بتوان گفت مهم ترین آن، با این حال این پایان ماجرا نبود. شوک بزرگ بعدی ساختار کلی بدن را به هم ریخت و حتی سیستم اعصاب آن را دگرگون ساخت. انقلاب !!!!

بله، انقلاب ساختار کلی حکومتی را دگرگون کرد، مردمی که تازه شوک های رضاشاه و پهلوی دوم و جهانی شدن را تجربه کرده بودند باید با انقلاب مواجه می شدند. شوکی بزرگ که تا کنون در کشورهای معدودی رخ داده است. شوکی که آرمان هایش به کلی با آرمان های حکومت قبلی متفاوت بود.

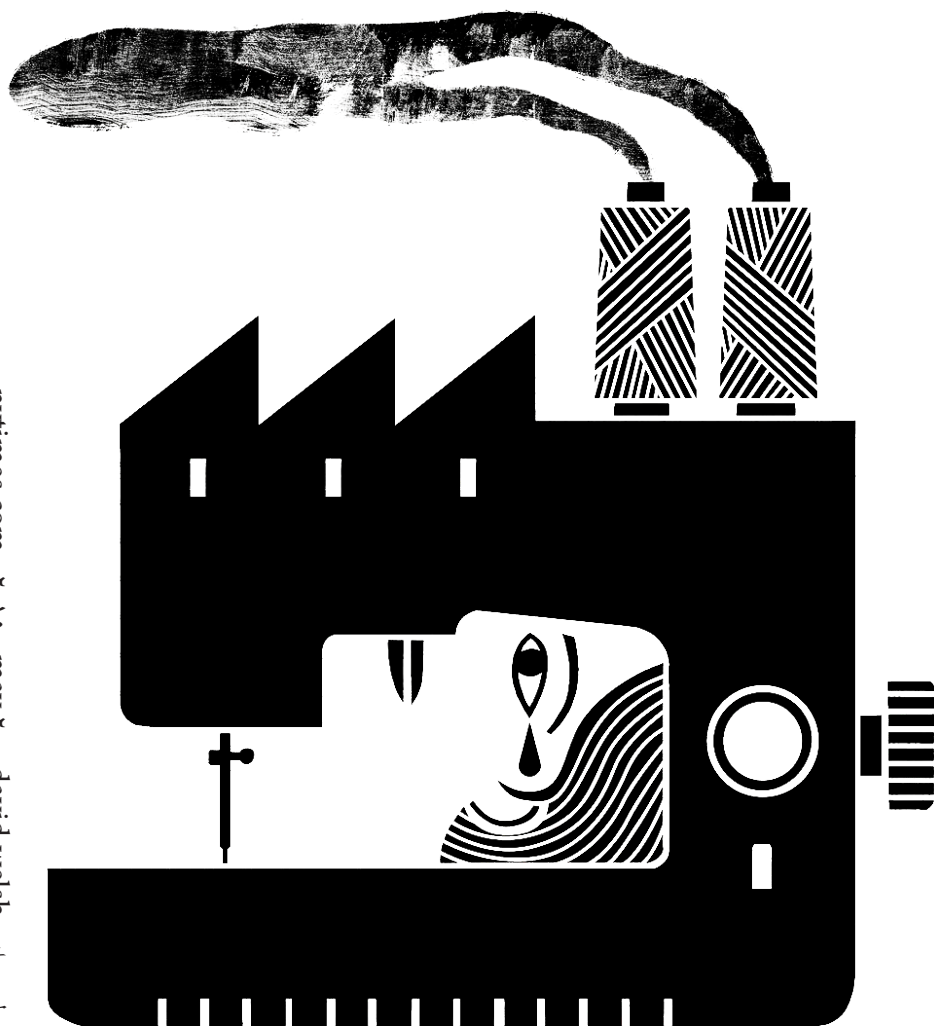
مردم تازه شوک اول را گذرانده بودند، چگونه خود را با این استرس تطبیق می دادند؟! شاید بتوان گفت انقلاب فریاد روح خسته شهر بود که می خواست بگوید زنده ام، نفس می کشم و می خواهم زندگی کنم حتی با وجود سرطان در جای جای بدنم. انقلاب با سیستم اعصاب جدید، کنترل بدن را به دست گرفت و با آرمان های خود آن را به سوی بهتر کردن و درمان سرطان ها و بیماری هایش حرکت می داد. آرمان هایی بزرگ که تنها در اولین سال ها با قوت اجرا شد. روح شهر با وجود آنکه به شوک مثبتی رسیده بود، اما دچار نوعی افسردگی ناشی از این تحول بزرگ شد که دوباره باید خود را با آن وفق می داد. اما ...

دیری نگذشت که شوک بزرگ بعدی شهرهای ما و روح آن را تحت تأثیر قرار داد. خبر شروع جنگ همه جا را فراگرفته بود. در طی این اتفاق بیماری های جدید بر اثر حملات در شهرهای ما به وجود آمد، گویی عاملی خارجی بدن شهر را زخمی می کرد و بافت های غیر قابل سکونت و فرسوده بیشتری در بدن شهر درست می شد. اما فقط بدن نبود که بیمار شد، روح شهر که مردمان آن بودند به دلیل از دست دادن عزیزان و اثرات ناشی از جنگ بیمارتر می شد. مهاجرت به شهرها بر اثر جنگ نیز افزایش یافت و باعث تشدید سرطان در حاشیه شهرها و تشدید بیماری در بافت های فرسوده داخلی شد.

شهرها دچار افسردگی و فرسودگی شده بودند.

شهرهای ما امروز هم بیمارند؛ هم جسمی و هم روحی. آنها شوک های بزرگی را از سر گذرانده اند و با این حال استوار مانده اند. آن ها فریاد می زنند که می خواهند زندگی کنند چون ارزش آن را می دانند.

اقدامات سخت افزاری امروز تنها شوک های کوچک دیگری بر این بدن وارد می کند و جسم و روح خسته اش را خسته تر می کند. شاید وقت آن باشد که به شهرهای خود مشاوره دهیم و حالشان را بفهمیم و با آن ها مهربان رفتار کنیم نه آنکه دل بسوزانیم، بلکه روح اش که مردمان درون آن هستند را به تکاپو انداخته و در بلند کردن جسم شهر و قوی ایستادن آن از مشارکتش بهره ببریم.



# شکل جدیدی پیدا کردیم

نگین محمد شریفی  
دانشجوی کارشناسی شهرسازی  
دانشگاه هنر اصفهان



مهم آن زمانی است که صرف انجام کار می شود!

در این عصر انسان‌ها با یکدیگر تفاوت و تمایزی ندارند. احتمالاً اگر ماشین یا رباتی هم سر جایشان قرار بگیرد، دیگر اهمیتی نخواهد داشت. از همین نقطه است که جامعه به سمت و سوی دیگر گام برمی‌دارد. افراد در این جریان، هویت خویش (همان عاملی که سبب تمایز می‌شود) را از دست داده‌اند و برای یافتن آن دست به جعل آن می‌زنند. شاید با داشتن مرسدس بنز بتوانند این تمایز را ایجاد کنند، شاید هم اگر رنگ موهایشان کمی روشن‌تر باشد! اما آیا رنگی روشن‌تر، برای احیای هویت ازدست‌رفته کفایت می‌کند؟ آنچه امروز واجد اهمیت است، ثروت یا ماشین نیست بلکه آن معنایی است که ازدست‌رفته است و "مصرف همواره تولید معنا می‌کند".

انسانی که کم و بیش فهمیده است کاری که انجام می‌دهد دیگر ارزش خود را از دست داده، برای باز یافتن این معنا هر روز بیشتر از دیروز مصرف می‌کند؛ آن هم به گونه‌ای که نقطه‌ی پایانی برای آن وجود نداشته باشد. مصرف می‌کند برای نزدیکی به آنچه روزی در دنیای خیال، آرزوی رسیدن به آن را داشت. هر روز کالاهای بیشتری را در ذهن‌مان تصور می‌کنیم، در دنیای واقعی به دنبال آن می‌رویم و کار می‌کنیم که بتوانیم بهای آن را پردازیم؛ این‌گونه است که دلیلی پیدا می‌کنیم

۱ اشاره دارد به فیلم عصر جدید که در آن یک کارگر صنعتی مشغول به سفت‌کردن مهره‌هاست، لحظه‌ای برای استراحت، کار خود را به همکارش می‌سپارد و به دست‌شویی می‌رود. قبل از ورود به دست‌شویی، ما یک ساعت دیواری و کارت‌هایی را می‌بینیم که مشخصات کارگران بر آن‌ها نوشته شده و زمان کار کارگران با آنها بازرسی می‌شود. بعد از ورود چاپلین به دست‌شویی، بی‌درنگ کارفرما در صفحه نمایش ظاهر شده و به چاپلین تذکر می‌دهد که زمان استراحت فرا نرسیده و او باید به سرکار خود برگردد.

اکنون بیش از همیشه از تکرارِ نو شدن‌ها و یکنواختیِ گوناگونی‌ها فرسوده و ملولیم.

عرف مدرن بر این باور نهاده‌شده که تا چیز نویی هست، تا رنگی، دستگاہی یا ماجرای دگرگونه هست، باید زندگی کرد و همین امر باعث‌شده تا عطش نو دیدن و نونوار شدن روز به روز بالا گیرد. به طوری که رسانه‌ها برای پاسخ به این نیاز، بی‌وقفه ناگزیر از نوپردازی‌اند و تا مسخ، توهم و حتی آفرینش رخدادها و نارخداده‌ها و فراواقعیت‌ها پیش می‌روند.

ولی این نو شدن‌ها دیگر کهنه شده‌اند و این درخشش‌های آنی دیگر خاطر حزین انسان مدرن را بر نمی‌انگیزانند. در چنین هنگامه‌ای شاید تنها راه‌رهایی از این ملال، که مثل خوره روح آدم را می‌خورد، این باشد که انسان را بر لبه‌ی آخرالزمان قرار دهی، آن وقت هر پایدار گذرایی می‌تواند ابدی و بی‌اندازه با اهمیت و تعیین‌کننده به نظر آید. "مقدمه کتاب «هیچ این‌جا می‌هیچد»"

در دنیایی زندگی می‌کنیم که سرعت همه چیز در آن بسیار زیاد است. زمان به مفهومی با ارزش‌تر از هر زمان دیگری تبدیل شده است. کم‌تر کسی پیدا می‌شود که ساعت مچی بر دستش نباشد (شاید حتی تا چند سال دیگر کسی را نیابیم که ساعت هوشمند بر دست نداشته باشد). حمل و نقل به سمت سریع‌تر شدن می‌رود و این از افتخارات و دستاوردهای جامعه‌ی مهندسان و متخصصان هر شهر به حساب می‌آید. ترافیک و تعداد زیاد رفت و آمدها برایمان آزاردهنده است. شاید به ظاهر دلیل آن، آلوده کردن محیط‌زیست باشد اما احتمالاً دلیل اصلی ناراحتی‌مان این باشد که از سرعت‌مان کاسته می‌شود و زمان را از دست می‌دهیم.

ثورو می‌گوید: "عجله‌ی زیادی داریم تا خط تلگراف مغناطیسی را از ایالت مین به تگزاس بکشیم. اما ممکن است مین و تگزاس چیز مهمی برای تبادل نداشته باشند. انگار که هدف اصلی، تندتر سخن گفتن است، نه سخن گفتن معقولانه."

چرا بیش از همیشه زمان برایمان ارزشمند است؟ زمان را ذخیره می‌کنیم که کجا مصرفش کنیم؟

گویی اگر ما زمان را مصرف نکنیم، این زمان است که ما را مصرف می‌کند و نهایتاً زایل می‌شویم، فرسوده می‌شویم و تمام. امروز زمان همه چیز است و انسان دیگر هیچ چیز نیست. انسان تنها می‌تواند مظهر زمان گذشته باشد. زمان هم به کالایی تبدیل شده که باید مصرفش کنیم. زمان است که به ما می‌گوید چه کنیم. همین امر سبب شده است که کیفیت، جای خود را به کمیت بدهد. اهمیتی ندارد که درس را چگونه در دانشگاه می‌خوانی و چقدر این درس در رشته‌ات به کارت خواهد آمد. باید ۱۰۰ صفحه‌ی کتاب را برای امتحان بخوانی، باید بالاتر از ۱۰ بگیرد و می‌توانی تنها ۳ غیبت داشته باشی؛ در غیر این صورت لازم است این درس را دوباره بگذرانی. همچون چارلی چاپلین که باید سخت کار کند اما کارفرمای او به ازای زمان به او پول خواهد داد و نه به ازای کاری که انجام می‌دهد. حتی اگر فرد دیگری جایگزین این کارگر شود اهمیتی ندارد،

که به کارمان ارزشی بدهد.

این روند، نقطه‌ی شروع یک دور معیوب است. کار می‌کنیم و کار می‌کنیم و در این میان به دنبال فراغتی هستیم. اگر فراغت، در گذشته زمانی برای رشد فردی و پرداختن به هنر و فرهنگ بود؛ امروزه زمانی برای کار نکردن است. تفریح‌مان مصرف‌کردن است. دیگر همان هنر و فرهنگ هم با مصرف همراه است. برای دیدن فیلم باید حتماً تنقلاتی را از بوفه‌ی سالن سینما بخریم و پس از فیلم به مدل مو، طرز آرایش و لباس پوشیدن بازیگر می‌اندیشیم.

با این اوصاف مگر جز این است که مصرف، معنای جدیدی به کار، فراغت و زندگی مان بخشیده است؟ پس چه چیزی در این مفهوم، فرسودگی و زوال را به همراه دارد؟

ثورو می‌گوید: "وقتی کشاورزی خانه‌دار می‌شود، به خاطر داشتن آن دارا تر نمی‌شود، بلکه فقیرتر می‌شود و این خانه‌ای است که او را دارد، نه خانه‌ای که او دارد."

مصرف‌کننده در مقابل کالا قدرتی از خود ندارد و این کالا است که روابط او را کنترل می‌کند. همان چیزی که مارکس آن را شیء‌وارگی می‌نامد. انسان‌ها نسبت به خود و آنچه می‌آفرینند بیگانه می‌شوند. تاریخ و جامعه به اشیایی تبدیل می‌شوند که ما هیچ پیوندی را با آنها احساس نمی‌کنیم و تنها نقش نظاره‌گرانی منفعل را داریم. حال می‌توان به این پرسش پرداخت که آیا در این جامعه، شهرهای پایدارتری خواهیم داشت؟ پایدار برای چه کسی؟ شهرهایی پر از مردمان منفعل، پاساژها و مال‌های بزرگ، پایداری را برای کدام قشر به ارمغان می‌آورند؟ به دنبال این روحیه‌ی مصرفی که بر ما غالب است، هر روز سبتهای سنتزهای بیشتری از زمین می‌رویند که خوشبختی و آزادی را به ما ارزانی می‌دارند اما در واقع ما را آزاد می‌گذارند که سرگرم مصرف شویم و آیا این است معنای آزادی؟!

شهر که مصرفی شود، دیگر نمی‌تواند نیاز اصلی ساکنانش را در اولویت قرار دهد. امروزه شهرها پذیرای ساکنان موقت هستند و ساکنان دائمی خود را می‌رانند؛ چراکه شهرها طراحی می‌شوند که مصرف شوند.

مصرف در جامعه‌ی سرمایه‌داری امروز، همان تولید است. در این دوران، کالا تولید نمی‌شود که توسط مصرف‌کننده مصرف شود و نیازی را رفع کند، بلکه مصرف است که تولید می‌شود. میل به چیزهای خواستنی در وجود ما کاشته می‌شود. این میل، سیری‌ناپذیر است و به محض برآورده شدن خواسته‌های قبلی، خواسته‌های جدیدی را تولید می‌کند و همین امر جیب کاپیتال (سرمایه‌دار) را تا ابد پر خواهد کرد. از این رو کالا تولید می‌شود که مصرف شود و به دور انداخته شود. چنین کالایی تنها برای خرید شدن است و بس.

تنها راهی که می‌تواند شنلی جدید برای جسم خسته و سرمایه‌ی ما (از مصرف) بسازد، شاید این باشد که "شاعر زندگی خودمان باشیم"<sup>۲</sup>. بیافزینیم معنایی را که مدت زیادی است گم کرده‌ایم. این بار شاید لازم باشد فتوا دهیم به تحریم. هر آنچه نشانی از شیء‌شدگی و از خود بیگانگی دارد را

۲ این جمله را نیچه بیان می‌کند. او از ما می‌خواهد همانطور که شاعر، زبان را در دستان خود می‌گیرد، ما نیز باید زندگی را در دست بگیریم؛ و آن را به چیزی ارزشمند تبدیل کنیم.

تحریم کنیم و سدی باشیم در مقابل جهانی که هر روز ما را از خودمان دورتر می‌کند.

منابعی که برای نوشتن این جستار مطالعه شدند:

صمیمی، نیلوفر؛ شیء‌شدگی از لوکاج تا هابرماس، پرتال جامع علوم انسانی

عسگری، علی؛ نصیرسلامی، سیدمحمدرضا؛ سلطانزاده، حسین؛ هاشم‌نژادشیرازی، هاشم (۱۳۹۶)؛ معماری مصرفی؛ تحلیلی معناشناختی بر پدیده مصرف در مراکز بزرگ خرید شهری، باغ نظر

ذکایی، محمدسعید (۱۳۹۱)؛ مصرف و سبک زندگی: رویکردها، مسائل و آسیب‌ها

ریبعی، علی، ملکه (۱۳۹۵)؛ مصرف‌گرایی: از اجبار تا لذت

پاپلی یزدی، لیلا؛ مسعودی، آرمان (۱۳۹۳)؛ گذشته به مثابه کالای مصرفی، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، شماره ۲

فینگر، آندرو؛ ترجمه میثم عالی‌پور؛ هایدگر، مارکروزه و فلسفه تکنولوژی

کتابنامه

الگذاندر، سمیونل؛ ترجمه غلامعلی کشانی (۱۳۹۶)؛ دارندگی در بسندگی است، نگاه معاصر

مایلف استیون؛ مترجمان: مرتضی قلیچ، محمدحسن خطیبی بایگی (۱۳۹۲)؛ شهرهای مصرفی، تهران: تیسرا

بدریار، ژان؛ ترجمه پیروز ایزدی (۱۳۹۳)؛ جامعه مصرفی: اسطوره‌ها و ساختارها



# خشته از ارگ



خشته از ارگ در همکاری با نشریه ارگ  
به موضوعات روز شهرسازی می پردازد .

برای دریافت شماره های قبلی کافی است به کانال تلگرام نشریه ارگ  
یا کانال تلگرام انجمن علمی شهرسازی مراجعه فرمایید .

نظرات خود را برای ما ایمیل کرده یا به آیدی تلگرام ما پیام  
دهید .

[khesht.arg@gmail.com](mailto:khesht.arg@gmail.com)

[t.me/khesht\\_arg](https://t.me/khesht_arg)



انجمن علمی شهرسازی  
دانشگاه هنر اصفهان



arg\_au



ArgMag\_AUI@yahoo.com



Telegram.me/ Arg\_au

(تلگرام نشریه علمی دانشجویی ارگ)



telegram.me/shahrsazi\_au

(تلگرام انجمن علمی شهرسازی)

ما را در فضای مجازی دنبال کنید